

## بررسی صور خیال در هفت پیکر\* نظامی

دکتر ارژنگ مدی

نظامی (۵۳۰-۶۱۴؟)، علاوه بر دیوانی که مرحوم وحید دستگردی از او به طبع رسانده است، پنج مثنوی دارد که عبارت‌اند از:  
 ۱- مخزن الاسرار ۲- خسرو و شیرین، ۳- لیلی و مجنون، ۴- اسکندرنامه (شامل اقبالنامه و شرفنامه) ۵- بهرامنامه یا هفت پیکر یا هفت گنبد که بررسی صور خیال در آن اساس کار این نوشته است.

شاعر این منظومه را که دارای ۵۱۳۶ بیت است در سال ۵۹۳ سروده و به علاءالدین کرب ارسلان پادشاه مراغه تقدیم کرده است.

هفت پیکر در باره بهرام گور (بهرام پنجم ساسانی) است. نظامی در این کتاب پس از حمد خدا و نعت رسول و اشاره به معراج او، سبب نظم کتاب را ذکر می‌کند و به دعای علاءالدین کرب ارسلان می‌پردازد و پس از ستایش سخن و

\* درین نوشته همه شواهد از هفت پیکر چاپ وحید دستگردی نقل شده است

حکمت و اندرز فرزند خویش محمد، سرانجام داستان بهرام گور را آغاز می‌کند که پدرش، یزدگرد اول، او را از کودکی به صوابدید منجمان نزد نعمان پادشاه عربستان می‌فرستد و او در آنجا پرورش می‌یابد و هم در آنجا نعمان قصر خورنق را برایش می‌سازد. در همین قصر بهرام تصاویر هفت دختر را که دختران پادشاهان هفت اقلیم اند می‌بیند و پس از آنکه به ایران می‌آید، با ربودن تاج از میان دوشیر، مدعی سلطنت ایران را کنار می‌گذارد و خود به پادشاهی می‌رسد و پس از آنکه بر شاه چین غلبه می‌کند به خواستگاری آن هفت دختر می‌فرستد و با آنان ازدواج می‌کند و سپس هر روز هفته را در یکی از هفت حجره خورنق با یکی از آنان می‌گذراند و هر یک از آنان داستانی شگفت‌انگیز برای بهرام حکایت می‌کنند و سرانجام بهرام که از حمله مجدد چینان نجات می‌یابد به دنبال گور به غاری می‌رود و دیگر خبری از او به دست نمی‌آید.

در این نوشته، مثنوی اخیر را همه جا به نام مشهورتر آن یعنی هفت‌پیکر نامیده‌ایم. با توجه به سال انجام این مثنوی (۵۹۳) معلوم است که صور خیال آن متعلق به اواخر قرن ششم است. آنچه را که ما اینجا صورت خیال می‌نامیم ترجمه کلمه فرنگی Image است.<sup>۱</sup>

صورت خیال را گاه باختصار تصویر نامیده‌ایم. هفت‌پیکر سرشار از تصویر است در این کتاب علاوه بر تشبیه، استعاره، تشخیص، مجاز و کنایه که مباحث اصلی صور خیال را تشکیل می‌دهند مقدار معتابهی اغراق که جزء مباحث بدیع است و با توسع مفهوم صور خیال آن را نیز می‌توانیم در شمار صور خیال بیاوریم وجود دارد. اگر تمثیل را که شاخه‌ای از تشبیه است جزء تشبیه به حساب آوریم آنگاه در هفت‌پیکر تشبیه بیش از تصویرهای دیگر به کار رفته است، ولی اگر تمثیل را تصویری جداگانه به حساب آوریم آنگاه به استثنای اغراق و مجاز، تصاویر یاد شده از نظر کمیت به طور متعادل به کار رفته‌اند. اما در هر صورت مجاز، به معنای محدودی که در این نوشته ملحوظ شده است، و نیز اغراق از این نظر بعد از تصاویر دیگر قرار دارند.

درست است که هفت پیکر از نظر صور خیال غنی است ولی هنر نظامی در این است که گاه برای یک موضوع تصاویر متنوع و در عین حال بکر و تازه به دست می‌دهد که حاکی از توانایی تخیل اوست. مثلاً جایی تصاویر زیبا و بدیع زیر را از آتش ارائه می‌دهد:

آتشی زو نشاط را پشستی	کان گوگرد سرخ زردشتی
خونی از جوش منعقد گشته	پرنیانی به خون در آغشته
فندق‌رنگ داده عنابش	گشته شنگرف سوده سیمابش
سرخ سیبی دل از میان کنده	به دلش نار دانه آگنده
کهربایی ز قیر کرده خضاب	آفتابی ز مشک بسته نقاب
ظلمتی گشته از نواله نور	لاله‌ای رسته از کلاله حور
ترکی از اصل رومیان نسبش	قره‌العین هندوان لقبش
مشعل یونس و چراغ کلیم	بزم عیسی و باغ ابراهیم
شوشه‌های زکال مشکین رنگ	گرد آتش چو گرد آینه زنگ
آن سیه‌رنگ و این عقیق صفات	کان یاقوت بود در ظلمات
گوهرش داده دیده‌ها را قوت	زرد و سرخ و کبود چون یاقوت
نوع‌روسی شراره زیور او	عنبریه ز کمال در بر او...

(صص ۸-۱۳۷)

یکی دیگر از خصوصیات هنر شاعری نظامی در هفت پیکر ایجازی است که در تصویر به کار برده است بدین معنی که گاه در بیتی تصویری هست که ذهن خواننده به طور طبیعی و بی تکلف آن را درمی‌یابد اما در کنار این تصویر، تصویر یا تصاویری دیگر وجود دارد که برای دریافت آن به تأمل و دقت نیاز است. در بیت زیر:

برزد از پای پرتا ووسی      ماه بر سر چو مهد کاووسی

(۱۱/۶)

ذهن خواننده نخست متوجه تصویری می‌شود که در آن سم اسب (براق) که در هنگام حرکت به نزدیک سرش رسیده به ماهی که به مهد کاووس نصب بوده تشبیه شده

است اما با کمی تأمل درمی یابیم که پای اسب نیز به پر طاووس تشبیه شده است.

### هماهنگی عاطفه و تصویر

غرض از هماهنگی عاطفه و تصویر آن است که تصویر القاء‌کننده حالت عاطفی موضوع باشد و اگر تصویر در القای این حالت عاطفی موفق نباشد آنگاه با ناهماهنگی عاطفه و تصویر مواجهیم. ظاهراً مهمترین و اساسیترین هنر شاعر، برقراری همین هماهنگی بین عاطفه و تصویر است و نیز مهمترین عامل در القای مقصود شاعر به خواننده؛ زیرا میزان تأثیر شعر بستگی به این هماهنگی دارد. در هفت‌پیکر در بیشتر موارد با هماهنگی عاطفه و تصویر مواجه می‌شویم. مثلاً وقتی بهرام به دنبال گور به غار می‌رود و ناپدید می‌شود نظامی با کلامی که القاکننده حالت اندوه ناشی از گم شدن بهرام است سخن می‌گوید:

... و آگهی نه که پیل آن بستان دید خوابی و شد به هندوستان

بند بر پیلتن زمانه نهاد پیل بند زمانه را که گشاد

(ص ۳۵۲)

مطلبی که در اینجا در خور یادآوری است این است که در منظومه‌ها به سبب اینکه داستان، پیش از به نظم درآمدن آن، به صورت منثور یا در افواه مردم وجود داشته است غالباً خود شاعر را کمتر در داستان می‌بینیم یعنی شاعر کمتر تحت تأثیر حالت عاطفی موضوع قرار می‌گیرد و احساس شخصی او جایی در شعر ندارد، برخلاف غزل و شعر غنایی که عاطفه شخصی شاعر کاملاً در آن دخیل است. موردی را که از هفت‌پیکر در باره ناپدید شدن بهرام ذکر کردیم از مواردی است که عاطفه شخصی نظامی در آن به چشم می‌خورد و این بدان دلیل است که شاعر بهرام را دوست دارد و شخصیت محبوب و برگزیده او در داستان است از این رو طبیعی است که در اندوه گم شدن او اندوهگین شود. مورد دیگری که هماهنگی عاطفه و تصویر در آن مشهود است هنگام پاسخ گفتن بهرام به مدعی سلطنت اوست که پدر بهرام را بزهکار و خونریز خوانده است. بهرام می‌گوید:

پدرم دیگرست و من دگرم      کان اگر سنگ بود من گهرم  
صبح روشن ز شب پدید آید      لعل صافی ز سنگ می زاید  
(ص ۸۹)

که می بینیم پدر بزهکار بهرام از زبان بهرام به سنگ تشبیه شده و خود بهرام که از جرایم پدر مبرا است به صبح و لعل صافی و این تصاویر القاکننده حالت عاطفی شاعر نسبت به موضوع است. جایی قهرمان یکی از داستانهای هفت پیکر در باغی ناشناخته فرود آمده است و منتظر حادثه ای است. از سخنان او برمی آید که منتظر حادثه خوبی است و می بینیم که چنین هم می شود و از گوشه ای زیارویی چند ظاهر می شوند:

بادی آمد ز ره فشاند غبار      بادی آسوده تر ز باد بهار  
ابری آمد چو ابر نیسانی      کرد بر سبزه ها دُر افشانی  
راه چون رفته گشت و نم زده شد      همه راه از بتان چو بتکده شد  
یک جهان پرنگار نورانی      روح پرور چو روح ریحانی  
(ص ۱۶۰)

اما در هفت پیکر با ناهماهنگی عاطفه و تصویر نیز مواجه می شویم مثلاً وقتی نظامی داستان ربودن تاج شاهی را از میان دو شیر، به وسیله بهرام وصف می کند می گوید:

در کمر چست کرد عطف قبا      دردم شیر شد چو باد صبا  
که می بینیم تصویر القاکننده حالت عاطفی موضوع نیست زیرا بحث از شجاعت بهرام است که از میان دو شیر خشمگین تاج را برمی دارد و این حرکت او به حرکت باد صبا تشبیه شده است که گذشته از آنکه باد چیزی نامرئی است به هیچ وجه برای خواننده یادآور شجاعت و بیباکی نمی تواند باشد. جایی دیگر کسی، فرد دیگری را که به هر ترتیب حاضر شده است به او در رسیدن به مقصود کمک کند به گاو قربانی تشبیه کرده است:

مرد قصاب از آن زرافشانی      صید من شد چو گاو قربانی

(ص ۱۵۲)

و غرض از تشبیه نشان دادن اطاعت کسی از دیگری است که عاطفه بشری در چنین مواردی باید با قدردانی و تحسین همراه باشد در حالی که در تشبیه مرد قصاب به گاو نه تنها چنین چیزی به چشم نمی خورد بلکه تصویر حاکی از توهین و ناسپاسی به اوست.

در بیت زیر نیز با ناهماهنگی عاطفه و تصویر روبرو می شویم زیرا جویندگان بهرام که در جستجوی او به در غاری که بهرام در آن ناپدید شده است رسیده اند و اندوهگین صف کشیده اند به مارهای صف زده تشبیه شده اند:

چون ندیدند شاه را در غار      بر در غار صف زدند چو مار

(ص ۳۵۲)

چنانکه گفتیم جویندگان بهرام به سبب گم کردن او دچار ناراحتی و اندوه اند در حالی که مارهای صف زده بیشتر حالت خشم و آمادگی برای حمله را القا می کنند تا حالت اندوه را. گاه ناهماهنگی در جزئی از تصویر به چشم می خورد. مثلاً در بیت زیر:

دستش از زه نثار در می کرد      شست خالی و تیر پر می کرد

(ص ۱۰۷)

تیر به در تشبیه شده است که به نظر نمی رسد شباهتی به هم داشته باشند و معلوم نیست که وجه شبه این تشبیه چیست.

اما چنانکه از عنوان این نوشته هم برمی آید غرض از این تحقیق بررسی صور خیال در هفت پیکر نظامی است و این صور خیال، چنانکه گفتیم، علاوه بر مجاز و کنایه و تشبیه و استعاره و تمثیل و تشخیص شامل اغراق نیز میشود. در سطور بعد به بررسی یکایک صور خیال یادشده در هفت پیکر خواهیم پرداخت.

۱- تشبیه

«یاد آوی همانندی و شباهتی است که از جهتی یا جهاتی میان دو چیز مختلف وجود

دارد،»<sup>۲</sup>

تشبیه دارای چهار رکن است که عبارت است از: مشته، مشته‌به، وجه شبه و ادات تشبیه. دورکن مشته و مشته‌به را طرفین تشبیه می‌گویند.

در مبحث تشبیه این رساله موارد زیر مورد بررسی قرار گرفته است:  
الف - تشبیه از نظر ارکان آن.

ب - از نظر عناصر سازنده مشته و مشته‌به.

ج - از نظر وجه شبه که با چه حسی دریافت می‌شود و نیز از این نظر که یک یا احیاناً دویا چند حس در دریافت آن سهیم است. همچنین از این نظر که آیا در دریافت وجه شبه آمیختگی حواس به چشم می‌خورد یا نه؟

الف - تشبیه از نظر ارکان

اگر در تشبیه هر چهار رکن یعنی مشته، مشته‌به، وجه شبه و ادات تشبیه ذکر شده باشد تشبیه را چهاررکنی می‌نامیم و اگر یکی از دورکن وجه شبه یا ادات تشبیه حذف شده باشد تشبیه را سه‌رکنی می‌خوانیم و در صورتی که هر دورکن وجه شبه و ادات تشبیه حذف شده باشد تشبیه را دورکنی می‌نامیم.

آنچه که در اینجا شایان ذکر است آن است که تشبیه فشرده را نیز که به صورت ترکیب اضافی، مرکب از مشته‌به و مشته، به کار می‌رود می‌توان از نظر ارکان تشبیه، جزء تشبیهات دورکنی محسوب کرد اما به سبب تفاوت ساخت تشبیه فشرده با نوع دیگر از تشبیه دورکنی، تشبیه فشرده را جداگانه مورد بررسی قرار داده‌ایم.

تشبیهات چهاررکنی

او خرامان چو باد شبگیری	بر هیونی چو شیر زنجیری
چون بری نام هر که را خواهی	سر بر آرد ز آب چون ماهی
	(۱۲/۱۳)*
	(۳۶/۴)

سخنی کوچو روح بی عیبست	خازن گنج خانه غیبست
روزی از روزهای دی ماهی	چون شب تیر مه به کوتاهی
کشت چندان از آن سپاه به تیر	که زمین نرم شد ز خون چو خمیر
زند زرد دشت نغمه ساز بر او	مغ چو پروانه خرقه باز بر او
مغزها در سماع گرم شده	دل ز گرمی چو موم نرم شده
شیده نامی به روشنی چون شید	نقش پیرای هر سیاه و سپید
چونکه دیدم به مهر خود رایش	اوقتادم چو زلف در پایش
سر بر آورم از عماری خواب	بنشستم چو سبزه بر لب آب
<p>و از این قبیل است: ۱۰/۲، ۱۰/۶، ۱۵/۲، ۱۶/۱۱، ۱۸/۴، ۱۸/۸، ۲۱/۱، ۲۴/۴، ۲۴/۶، ۲۵/۷، ۲۶/۱، ۲۶/۶، ۲۶/۷، ۲۷/۸، ۲۸/۹، ۲۹/۶، ۳۵/۱، ۳۶/۴، ۳۶/۵، ۳۸/۹، ۴۰/۶، ۴۰/۱۱، ۴۲/۲، ۴۳/۱، ۴۳/۶، ۴۴/۹، ۴۵/۱۰، ۴۶/۱، ۴۶/۲، ۴۷/۱، ۴۸/۱۰، ۵۰/۵، ۵۱/۱۱، ۵۱/۱۲، ۵۲/۱، ۵۳/۵، ۵۴/۹، ۵۴/۱۰، ۵۶/۱، ۵۷/۱۰، ۵۸/۳، ۵۸/۵، ۶۰/۱۰، ۶۰/۱۱، ۶۰/۱۲، ۶۰/۲، ۶۱/۳، ۶۱/۴، ۶۲/۶، ۶۴/۱، ۶۴/۲، ۶۴/۷، ۶۴/۸، ۶۴/۱۵، ۶۵/۶، ۶۷/۵، ۶۹/۶، ۷۰/۹، ۷۳/۵، ۷۳/۸، ۷۴/۴، ۷۴/۵، ۷۵/۵، ۷۵/۸، ۷۶/۳، ۷۶/۴، ۷۷/۸، ۷۸/۲، ۷۸/۴، ۸۷/۹، ۸۰/۱۳، ۸۲/۸، ۸۳/۴، ۸۴/۸، ۸۴/۱۶، ۸۵/۴، ۸۷/۱۴، ۹۴/۵، ۹۸/۶، ۹۹/۶، ۱۰۳/۸، ۱۰۴/۲، ۱۰۴/۵، ۱۰۵/۱، ۱۰۸/۵</p>	



۱۰۸/۶، ۱۱۰/۹، ۱۱۰/۱۳، ۱۱۳/۸، ۱۱۵/۳، ۱۱۶/۳، ۱۲۱/۱۶، ۱۲۱/۱۶، ۱۲۳/۱۶، ۱۲۴/۹،  
 ۱۲۵/۴، ۱۲۵/۱۲، ۱۲۵/۱۳، ۱۲۷/۱۵، ۲۱۸/۱۳، ۲۱۸/۴، ۲۱۸/۱۰، ۲۳۱/۱۱، ۲۳۱/۱۱،  
 ۱۳۱/۱۳، ۱۳۱/۱۳، ۱۳۵/۱۳، ۱۳۷/۶، ۱۳۸/۸، ۱۴۰/۳، ۱۴۵/۷، ۱۴۵/۱۱، ۱۴۸/۱۳،  
 ۱۴۹/۵، ۱۴۹/۶، ۱۴۹/۱۰، ۱۵۱/۳، ۱۵۱/۵، ۱۵۱/۵، ۱۵۲/۵، ۱۵۲/۶، ۱۵۲/۱۶،  
 ۱۵۴/۱۳، ۱۵۵/۲، ۱۵۵/۳، ۱۵۶/۸، ۱۵۷/۸، ۱۵۸/۶، ۱۶۰/۵، ۱۶۰/۱۰، ۱۶۱/۶،  
 ۱۶۱/۶، ۱۶۲/۳، ۱۶۳/۶، ۱۶۴/۲، ۱۶۵/۲، ۱۶۷/۷، ۱۶۷/۳، ۱۷۴/۱۱، ۱۷۷/۱۱،  
 ۱۸۰/۱۳، ۱۸۲/۳، ۱۸۳/۳، ۱۸۶/۱۰، ۱۸۷/۲، ۱۸۷/۵، ۱۸۹، ۱۸۹، ۱۹۱/۹،  
 ۱۹۱/۱۵، ۱۹۳/۳، ۱۹۴/۱۳، ۱۹۷/۸، ۱۹۹/۷، ۲۰۲/۱۰، ۲۰۲/۱۹، ۲۱۲/۴،  
 ۲۱۴/۴، ۲۱۶/۱، ۲۱۶/۳، ۲۱۶/۸، ۲۱۷/۱۱، ۲۱۸/۳، ۲۱۹/۶، ۲۱۹/۹، ۲۲۰/۲،  
 ۲۲۲/۶، ۲۲۴/۱۵، ۲۲۸/۸، ۲۲۸/۹، ۲۲۸/۱۴، ۲۳۲/۱۵، ۲۳۴/۱۴، ۲۳۷/۱۱،  
 ۲۳۸/۹، ۲۴۲/۱۶، ۲۴۴/۵، ۲۴۴/۸، ۲۴۵/۶، ۲۴۵/۱۱، ۲۴۵/۱۴، ۲۴۶/۹،  
 ۲۴۶/۹، ۲۴۷/۱۲، ۲۵۴/۷، ۲۵۵/۲، ۸۹۲۵۶، ۲۵۷/۹، ۲۵۸/۱۰، ۲۶۰/۵،  
 ۲۶۱/۲، ۲۶۱/۴، ۲۶۳/۴، ۲۶۳/۵، ۲۶۳/۶، ۲۶۸/۱۲، ۲۷۴/۱۰، ۲۷۵/۴،  
 ۲۷۸/۶، ۲۷۸/۷، ۲۷۹/۴، ۲۸۳/۳، ۲۸۴/۱، ۲۸۶/۷، ۲۹۷/۲، ۳۰۰/۳،  
 ۳۰۵/۱۳، ۳۰۹/۷، ۳۱۴/۱۱، ۳۱۸/۹، ۳۱۹/۴، ۳۲۰/۲، ۳۲۰/۱۶، ۳۳۴/۱،  
 ۳۳۶/۹، ۳۳۷/۱۲، ۳۴۳/۱، ۳۵۲/۴، ۳۵۳/۶، ۳۶۲/۹، ۳۶۴/۴، ۳۶۷/۳).

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

تشبیهات سه رکنی

کاورد میوه‌ای چوباغ بهشت (۳۲/۸)	در زمینی درخت باید گشت
آفتابش درون و ماه برون (۶۴/۴)	کوشکی دید کرده چون گردون
جز هلاکش نه در جهان کاری (۷۴/۶)	دهنی چون دهانه غاری
چشم بیننده زو جواهر سنج	خانه‌ای دید چون خزانه گنج

(۷۷/۱۲)

شیر با او چو سگ بود به نبرد / کوه می زازدها بر آرد گرد

(۸۰/۶)

داشت با خود کنیز کی چون ماه / چست و چابک به هم رکابی شاه

(۱۰۸/۳)

مجلسی راست کن چو روضه حور / از شراب و کباب و نقل و بخور

(۱۱۳/۷)

طرفه آن شد که دختر بست چو ماه / نرم و نازک چو خز و قاقم شاه

(۱۱۶/۳)

نره گاوی چو کوه بر گسردن / آرد این جا گه علف خوردن

(۱۱۶/۴)

پیش آن گاو رفت چون مه بدر / ماه در برج گاویا بسد قدر

(۱۱۷/۸)

شوشه های زکال مشکین رنگ / گرد آتش چو گرد آینه زنگ

(۱۳۸/۰۰۰)

و از این قبیل است: ۱۱/۶، ۱۲/۱۳، ۳۰/۳، ۳۱/۱۴، ۶۳/۱۴، ۶۵/۱۴،

۷۲/۳، ۷۲/۴، ۷۲/۹، ۱۰۷/۷، ۱۲۲/۵، ۱۲۷/۱، ۱۲۷/۸، ۱۲۷/۱۵، ۱۳۵/۸،

۱۳۵/۹، ۱۳۶/۶، ۱۴۰/۵، ۱۴۲/۹، ۱۴۳/۱۴، ۱۴۷/۴، ۱۵۴/۱۳، ۱۵۷/۳،

۱۵۷/۱۷، ۱۵۹/۲، ۱۵۹/۱۰، ۱۶۰/۱، ۱۶۰/۷، ۱۶۰/۸، ۱۶۰/۱۱، ۱۶۰/۱۶، ۱۶۱/۳،

۱۶۱/۱۰، ۱۶۲/۵، ۱۶۱/۱۲، ۱۶۷/۸، ۱۶۹/۹، ۱۷۴/۱۲، ۱۷۵/۱۱، ۱۷۶/۱۰،

۱۷۸/۱، ۱۷۹/۳، ۱۸۲/۴، ۱۸۳/۳، ۱۸۵/۱، ۱۸۵/۲، ۱۸۵/۳، ۱۸۵/۱۰،

۱۸۸/۵، ۱۹۲/۱، ۱۹۹/۶، ۲۰۲/۱۴، ۲۰۴/۷، ۲۰۴/۹، ۲۱۵/۳، ۲۱۷/۱۲،

۲۱۷/۱۵، ۲۱۸/۵، ۲۱۸/۶، ۲۱۹/۱۰، ۲۲۵/۱، ۲۲۵/۲، ۲۳۲/۱، ۲۳۳/۱۰،

۲۴۴/۲، ۲۴۷/۱۳، ۲۴۷/۱۴، ۲۴۸/۷، ۲۴۹/۱، ۲۵۵/۱۰، ۲۵۷/۴، ۲۶۱/۱،

۲۶۱/۳، ۲۶۱/۱۵، ۲۶۲/۱، ۲۶۲/۲، ۲۶۲/۶، ۲۶۲/۵، ۲۶۹/۱۵، ۲۷۱/۳

۲۷۳/۶ ، ۲۷۹/۳ ، ۲۸۲/۱۰ ، ۲۸۴/۱ ، ۲۸۶/۶ ، ۲۸۸/۱ ، ۲۸۸/۴ ، ۲۹۴/۷ ،  
 ۲۹۴/۱۱ ، ۲۹۶/۸ ، ۲۹۹/۹ ، ۳۰۱/۱۱ ، ۳۰۳/۵ ، ۳۰۴/۸ ، ۳۰۵/۱۶ ، ۳۰۸/۱۳ ،  
 ۳۰۹/۱ ، ۳۱۱/۱۲ ، ۳۱۵/۱۳ ، ۳۱۷/۱ ، ۳۱۸/۴ ، ۳۱۸/۸ ، ۳۱۸/۱۱ ، ۳۱۹/۵ ،  
 ۳۲۵/۵ ، ۳۲۵/۱۰ ، ۳۳۳/۴ ، ۳۳۵/۱۱ ، ۳۳۵/۱۲ ، ۳۳۶/۸ ، ۳۳۷/۱ ، ۳۴۶/۴ ،  
 ۳۵۰/۱۴ ، ۳۶۱/۹ ، ۶۲/۹ ، ۶۳/۱۲ ، ۹۹/۲ ، ۱۰۱/۶ ، ۱۰۹/۱۲ ، ۱۱۶/۶ ، ۱۲۷/۱۶ ،  
 ۱۴۱/۱۳ ، ۱۵۶/۱۵ ، ۱۵۷/۲ ، ۱۶۰/۱۲ ، ۱۷۱/۷ ، ۱۷۳/۱۷ ، ۱۷۴/۱ ، ۱۹۹/۷).

### تشبیهات دورکنی

سایه‌شه که هست چشمه‌نور      زان گل و گلستان مبادادور  
 (۲۸/۱۲)

آفتابست شاه عالمتاب      دیده‌من شده برابرش آب  
 (۳۳/۱۱)

در چنین دوره کاهل دین پستند      یوسفان گرگ و زاهدان مستند  
 (۴۲/۴)

جان چراغست و عقل روغن او      عقل جانست و جانِ ماتن او  
 (۵۳/۷)

پادشاه آتشیست گز نورش      ایمن آن شد که دید از دورش  
 (۶۲/۸)

آفتاب از درون به جلوه‌گری      مه زیسرون چراغ رهگذری  
 (۶۴/۵)

همه صحرا بساط شو شتری      جایگاه تذر و و کسبک دری  
 (۶۴/۱۳)

در دل سختشان نخواهم دید      نرمی آرم که نرمیت کلید  
 (۸۲/۱۲)

گرد کافور و خاک عنبر بود      ریگ زر سنگلاخ گوهر بود

(۱۵۹/۱)

برزن ایمن مباش زن کاهست بردش با دهر کجاراهست

(۱۹۱/۱۷)

و از این قبیل است: ۶/۸، ۶/۹، ۸/۴، ۸/۷، ۸/۹، ۹/۹، ۲۱/۷، ۲۲/۱۲، ۲۷/۱، ۳۰/۱۴، ۳۱/۱، ۵۹/۷، ۶۰/۷، ۶۱/۱۲، ۶۲/۹، ۶۶/۷، ۷۴/۵، ۷۴/۸، ۷۸/۷، ۷۹/۱، ۸۰/۵، ۸۴/۱۱، ۸۷/۱، ۸۷/۷، ۸۹/۱۲، ۹۳/۳، ۹۵/۱۲، ۱۰۸/۶، ۱۰۹/۹، ۱۱۳/۴، ۱۱۶/۱، ۱۲۳/۵، ۱۲۵/۴، ۱۲۵/۱۱، ۱۲۹/۳، ۱۳۱/۹، ۱۳۷/۷، ۱۳۹/۱۰، ۱۴۶/۱۱، ۱۵۱/۵، ۱۵۵/۵، ۱۵۵/۱۰، ۱۶۲/۱۶، ۱۶۳/۳، ۱۶۷/۱۵، ۱۶۹/۱۴، ۱۷۷/۸، ۱۸۳/۱، ۱۸۹/۱۰، ۱۹۲/۲، ۱۹۹/۴، ۲۱۶/۱۰، ۲۱۶/۱۱، ۲۳۹/۲، ۲۴۴/۱، ۲۴۸/۷، ۲۶۱/۱۳، ۲۶۴/۱، ۳۰۱/۱۱.

ب- عناصر سازنده تشبیه

چنانکه پیش از این گفتیم تشبیه دارای چهار رکن است. از این چهار رکن دورکن مشتهبه و مشتهب اهمیت ویژه‌ای دارند زیرا دورکن اصلی سازنده تشبیه‌اند از این رو نخست به بررسی عناصر سازنده مشتهبه و مشتهب پرداخته‌ایم و پس از آن به رکن دیگر تشبیه یعنی وجه‌شبهه. اما در بین این ارکان اهمیت مشتهبه بیشتر است زیرا مشتهبه در حقیقت نماینده درون شاعر و نشاندنده برخورد او با طبیعت و اشیاء خارجی است. از بررسی مشتهبه می‌توان پی برد که شاعر تا چه اندازه با طبیعت و اشیاء محسوس مانوس بوده است و چقدر واقع‌گرایا خیالباف. در هفت‌پیکر عناصر سازنده مشتهبه عبارت است از:

۱- طبیعت

الف- گلها:

چون گل آن به که خوی خوش داری تادر آفاق بسوی خوش داری

(۴۰/۱۱)

- چون گل باغ بود مهمان دوست  
خنده می زد چو سرخ گل در پوست  
(۱۴۸/۱۳)
- بر سر کوه مهر تافته تافت  
زهره صبح چون شکوفه شکافت  
(۱۶۰/۵)
- لب لعلی چو لاله در بستان  
لعلشان خونبهای خوزستان  
(۱۶۰/۱۲)
- بود چون غنچه مهربان در پوست  
آشکارا استیز و پنهان دوست  
(۱۸۷/۲)
- لب چو برگ گلی که تر باشد  
برگ آن گل پراز شکر باشد  
(۱۹۹/۶)
- چشم چون نرگسی که خفته بود  
فتنه در خواب او نهفته بود  
(۱۹۹/۷)
- چونکه دید آن فضول آب رازل  
همچو ریحان ترمیان سفال  
(۲۰۴/۹)
- زدبه فتراک او چو سوسن دست  
خدمتش را چو گل میان در بست  
(۲۲۵/۲)
- و از این قبیل است: ۱۰/۶، ۸۳/۴، ۱۳۰/۴، ۱۴۰/۵، ۱۷۴/۱۲، ۱۸۹/۵، ۱۹۹/۴، ۲۲۸/۸، ۲۲۸/۹، ۲۶۰/۵، ۳۰۹/۱، ۳۱۵/۴، ۳۶۴/۴.
- ب: گیاهان و میوه‌ها (بجز گلها)  
معجزش خار خشک را رطبت  
رطبش خار دشمن این عجبت  
(۸/۹)
- من که سرسبزیم نماند چو بید  
لاله زرد و بنفشه گشت سپید  
(۵۴/۱۰)
- همه یکدل چو نار صد دانه  
گرچه صد دانه از یکی خانه  
(۱۲۳/۱۶)

تا کمرگه شکافتی چو خیار (۱۲۵/۱۳)	تیغ اگر بر زدی به فرق سوار
گلرخی قامتش چو سرو بلند (۲۱۶/۳)	دلفریبی به غمزه جادویند
چون طبر خون ولی طبرزدوار (۲۴۹/۱)	میوه بر میوه سیب و سنجد و نار
در میان گلاب و قند بود (۲۶۱/۳)	رخ چو سیبی که دلپسند بود
میوه‌ها مور و میوه‌داران مار (۲۶۴/۱)	سرو و شمشادها همه خس و خار
رطبی ناگزیده کس لب او (۳۰۲/۳)	آفتابی هلال غبغب او
در نیچد در آن کزو دورست (۶۲/۱۰)	پادشه همچو تاک انگورست
و از این قبیل است: (۲۶/۶، ۵۴/۹، ۷۴/۵، ۷۵/۸، ۷۸/۹، ۱۴۶/۱۱، ۱۵۷/۲، ۲۱۶/۸، ۲۵۵/۲، ۳۰۲/۳)	
ج: اجرای سماوی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی	
مهدبر چرخ ران که ماه تویی (۹/۹)	مهدبر چرخ ران که ماه تویی
دولتش ختم آخرین عهدست (۲۲/۱۲)	مهدیی کافتاب این مهدست
گور کیوان کند به سم سمند (۲۴/۶)	مشتري وار بر سپهر بلند
کنی انگشت کش چو ماه نوم (۳۵/۱)	گر نیوشی چو زهره راه نوم

- داده هر کوکبی شهادت خویش همچو بر جیس بر سعادت خویش  
(۵۷/۱۰)
- چون سهیل از دیار خویشتنش تخت زد در ولایت یمنش  
(۵۸/۳)
- کوشکی دید کرده چون گردون آفتابش درون و ماه برون  
(۶۴/۴)
- آسمان بر سرم فسون خوانده من معلق چو آسمان مانده  
(۱۵۶/۸)
- همه در زیر تخت پایه شاه صف کشیدند چون ستاره و ماه  
(۱۲۷/۵)
- و از این قبیل است: (۲۶/۷، ۲۷/۸، ۳۳/۱۱، ۴۳/۱، ۵۲/۱، ۶۰/۱۰، ۶۱/۳، ۶۲/۶، ۶۸/۱۲، ۷۸/۲، ۸۰/۱۳، ۱۰۳/۸، ۱۰۸/۳، ۱۱۶/۳، ۱۱۷/۸، ۱۴۱/۱۱، ۱۴۵/۱۱، ۱۵۲/۴، ۱۶۷/۱۰، ۱۸۲/۳، ۱۸۳/۳، ۱۸۵/۱۰، ۱۸۷/۵، ۲۸۶/۶، ۲۸۸/۱، ۳۰۲/۳، ۳۱۵/۴، ۳۶۲/۹، ۳۶۹/۸).
- د: کوه، دریا، باغ، بستان و...
- من کز آن آب در کنم چو صدف ارزم آخر به مستی آب و علف  
(۱۸/۸)
- شه چو دریا ست بی دروغ و دروغ جزر و مدش به تازبانه و تیغ  
(۲۴/۴)
- بر چنین چاه بوریا بر سر مرده چون سنگ و بوریا مگذر  
(۴۶/۱)
- دهنی چون دهانه غاری جز هلاکش نه در جهان کاری  
(۷۴/۶)
- نره گاوی چو کوه بر گردن آرد اینجا گه علف خوردن  
(۱۱۶/۴)

تیرش ارسوی سنگ خاره شود	سنگ چون ریگ پاره پاره شود
(۱۳۱/۱۱)	(۱۳۱/۱۱)
آتشی زو نشاط را پستی	کان گوگرد سرخ زردشتی
(۱۳۷/۷)	(۱۳۷/۷)
بانوی سرخ روی سقلابی	آن به رنگ آتشی به لطف آبی
(۲۱۵/۳)	(۲۱۵/۳)
آب گل خاک ره پرستانش	گل کمر بند زبردستانش
(۲۱۶/۱۱)	(۲۱۶/۱۱)
یافتش چون شکفته گلزاری	در کجا در خرابتر غاری
(۲۲۵/۱)	(۲۲۵/۱)
و از این قبیل است: (۲۱/۱)، ۴۳/۶، ۵۶/۱، ۶۳/۱۲، ۶۶/۷، ۸۹/۱۲، ۹۹/۶، ۱۰۵/۱، ۱۳۵/۸، ۱۵۶/۵، ۱۹۱/۱۵، ۱۹۱/۱۷، ۲۱۷/۱۲، ۲۱۹/۹، ۲۲۸/۱۴، ۲۳۷/۱۱، ۲۴۴/۵، ۲۶۴/۵، ۲۸۳/۳، ۳۳۶/۹، ۳۳۷/۱، ۳۶۱/۹.	

۲- مظاهر طبیعت

الف: شب (شام)، و صبح و نور و...

سایه شه که هست چشمه نور	زان گل و گلستان مبادا دور
(۲۸/۱۲)	(۲۸/۱۲)
روز رومی چو شب شود زنگی	گر برونش کنی ز سرهنگی
(۲۹/۶۰)	(۲۹/۶۰)
صبح وارم چو دادی اول نوش	از چه گشتی چو شام سرکه فروش
(۱۹۴/۱۳)	(۱۹۴/۱۳)
روزی از روزهای دیماهی	چون شب تیرمه به کوتاهی
(۲۱۴/۱۰)	(۲۱۴/۱۰)
سبزپوشی چو فصل نیسانی	سرخ رویی چو صبح نورانی



(۲۶۶/۶)

که ز دوری دلم نمداری دور

چشم دارم به چون تو چشمه نور

(۲۸۲/۱۰)

یاسمن خرمنی چو گنبد نور

بود در کنج باغ جایی دور

(۳۱۱/۱۲)

ب: ابر، باد، برق، بهار

برهیونی چو شیر زنجیری

او خرامان چو باد شبگیری

(۱۲/۱۳)

بای برگنج باش چون خورشید

گنج بر سر مشو چو ابر سفید

(۴۳/۱)

جان خدایی به از تنومندی

زنده چون برق میرتاخندی

(۴۶/۲)

سوی آن گرد شد چو باد روان

اشقر انگیخت شهریار جوان

(۷۰/۹)

نسکنم دعوی کهن دوزی

تا توانم چو باد نوروزی

(۸۳/۸)

دردم شیر شد چو باد صبا

در کمر چست کرد عطف قبا

(۹۸/۶)

دشت ازو کوه و کوه ازو شده دشت

او چو ابری به هر طرف می گشت

(۱۲۵/۴)

همه در دستها گرفته نگار

هر نگاری بسان تازه بهار

(۱۶۰/۱۱)

چون سیه ابراز آن خروشانم

من که شاه سیاه پوشانم

(۱۸۰/۱۳)

خوب چون نوبهار نوروزی

آفتابی به عالم افروزی

(۱۸۳/۳)

و از این قبیل است: (۶۱/۶، ۱۰۸/۵، ۱۰۹/۹، ۱۰۹/۱۲، ۱۴۷/۴، ۱۵۷/۱۷، ۳۱۸/۸، ۲۷۳/۶، ۲۶۶/۶، ۲۶۱/۱، ۲۴۲/۱۶، ۲۲۲/۶، ۲۱۲/۴، ۱۶۰/۷، ۱۵۸/۶، ۳۲۵/۱۱).

۳- انسان (که گاه صفت و گاه عضویا جزئی از او مشبه به واقع شده است)  
الف: صفت انسان:

من از آن خرده چون گهرسنجی بر تراشیدم اینچنین گنجی  
(۱۶/۱۱)

من چور شام رشته پیمایم از سر رشته نگذر دپایم  
(۱۸/۴)

گوهر کان حرم دریده اوست کان گوهر درم خریدۀ اوست  
(۲۷/۱)

در شبانروزی از شتاب و درنگ چون عروسان بر آمدی به سه رنگ  
(۶۰/۱۳)

دست بخشنده کافت در مست حاجب الباب در گه گرمست  
(۶۱/۱۲)

و از این قبیل است: (۳۰/۳، ۵۱/۱۱، ۵۱/۱۲، ۶۱/۱۲، ۷۳/۵، ۱۳۷/۶، ۱۴۰/۳، ۱۵۴/۱۳، ۱۵۹/۱۰، ۱۷۴/۳، ۱۸۶/۱۰، ۲۱۶/۱، ۲۴۸/۷، ۲۶۳/۴، ۲۹۹/۹، ۳۰۲/۳، ۳۰۵/۳).

انسان تاریخی و مذهبی نیز گاه مشبه به واقع شده است - البته با ذکر نام نه صفت:

ای نظامی مسیح تو دم تست دانش تو درخت مریم تست  
(۲۱/۷)

خویشان را چو خضر باز شناس تا خوری آب زندگی به قیاس  
(۵۳/۵)

شد در آن چاهخانه یوسف وار      چون رسن پنایش اوفتاده زکار  
(۲۴۶/۹)

صبح هارون صفت چو بست کمر      مرغ نالید چون جلاجل زر  
(۲۸۴/۱)

یوسف یساوه گشته را جستند      چون زلیغازدا منش رستند  
(۳۰۵/۱۶)

و از این قبیل است: (۳۶۷/۳، ۳۱۵/۱۳، ۳۰۶/۱۴، ۱۸۲/۳)

ب: عضو انسان و یا یکی از متعلقات وی:

ناف خلقش چو کلک رسامان      مشک در جیب ولعل در دامان  
(۲۶/۱)

شاه بهرام در میان مصاف      نوک تیرش چو موی موی شکاف  
(۱۲۵/۱۲)

شه بخوبی چو روی دلبنندان      مجلسی ساخت با خردمنندان  
(۱۳۵/۱۳)

ریگ رنگین کشیده نخ بر نخ      سرخ چون خون و گرم چون دوزخ  
(۲۴۵/۶)

چولتان را به مهر پیش کشید      چون دل اندر کنار خویش کشید  
(۳۰۸/۱۳)

گل کافور بوی مشک نسیم      چون بنا گوش یار در زر و سیم  
(۳۱۸/۴)

۴- حیوان یا عضوی از اعضای آن:

چون بری نام هر که را خواهی      سر بر آرد ز آب چون ماهی  
(۳۶/۴)

سگ بر آن آدمی شرف دارد      که چو خریدیده بر علف دارد

(۴۰/۹)

یوسفان گرگ و زاهدان مستند

در چنین دوره گاهل دین پستند

(۴۲/۴)

در بیابان نهاد روی چوشیر

چونکه نعمان شد از رواق به زیر

(۶۵/۴)

کوهمی زاژدها برآرد گرد

شیر با او چوسگ بود به نبرد

(۸۰/۶)

کادمی چون ستور خورد گیاه

بر خورش تنگی آنچنان زد راه

(۱۰۴/۲)

نکشد پسیه خویش را میلی

گاو ای آنکه چه گاو چون پیلی

(۱۱۶/۶)

صید من شد چو گاو قربانی

مرد قصاب از آن زرافشانی

(۱۵۲/۱۶)

چون درآیم چو روبه از سوراخ

بادری چون دهان شیر فراخ

(۲۹۷/۲)

و از این قبیل است: (۱۲/۱۳، ۵۸/۹، ۷۳/۸، ۹۵/۱۲، ۱۰۴/۵، ۱۰۷/۷،

۱۱۰/۹، ۱۵۷/۸، ۲۶۲/۲، ۲۷۵/۴، ۲۷۹/۴، ۲۸۶/۷، ۳۲۰/۱۶، ۳۵۰/۱۴،

۳۵۳/۶).

ژو. شگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

۵- پرنده یا یکی از اندامها و اجزاء آن:

ماه بر سر چو مهد کاووسی

برزد از پای پر طاووسی

(۱۱/۶)

تا کنم بر در سلیمان جای

پر گرفتم چو مرغ بال گشای

(۱۵/۲)

دیده بر راه دار چون خورشید

گر بر این ره پری چو باز سپید

(۵۲/۱)

کش خرامی بسان کبک دری

دخت خوارزم شاه نازیبری

(۷۷/۱۸)

درستی نام و خوب چون طاووس

دخت کسری ز نسل کیکاووس

(۷۸/۴)

رومی بر تنش بر سم طراز

چینی بر برش چو سینه باز

(۱۰۱/۶)

از هوا فاخته ز فاخته خون

ریخته آسمان فاخته گون

(۱۳۹/۱۰)

سبدم مرغ شد هوا بگرفت

چون تنم در سبدم نوا بگرفت

(۱۵۵/۱۰)

وز درختش چو گل فرود آورد

بلبل آسا بر او درود آورد

(۲۶۰/۵)

از کدوها رسن برید به گاز

کرد چون مرغ بر رسن پرواز

(۳۰۹/۷)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۶- خزنده و حشره:

هر دو را رنگ بر خلاف رزند

چون مگس بر سیه سپید خزند

(۴۲/۲)

بد بود چون جهنده باشد مار

تیر مار جهنده در پیکار

(۱۲۵/۱۱)

زو سوار او فتاده اسب شده

تیر چون مار بیور اسب شده

(۱۲۷/۱)

مغ چو پروانه خرقه باز بر او

زند زرد دشت نغمه ساز بر او

(۱۳۹/۷)

عنکبوتی شدم ز طنازی      وان شب آموختم رسن بازی  
(۱۷۴/۱)

و از این قبیل است: (۲۲۰/۲، ۲۳۹/۲، ۲۴۲/۱۶، ۳۵۲/۴)

۷- موجودات وهمی و نامرئی

پیش مفلس زر زیاده مسنج      تا نیچد چو ازدها بر گنج  
(۴۰/۶)

رخت بر بست از آن سلیمانی      چون پری شد ز خلق پنهانی  
(۶۵/۶)

چون بر این قصه برگذشت بسی      زو چو عنقانشان نداد کسی  
(۱۴۹/۶)

فلکی کوبه گرد ما کمرست      چه عجب کاژدهای هفت سرست  
(۲۴۴/۱)

دید دودی چو ازدهای سیاه      سر بر آورده در گرفتن ماه  
(۳۲۵/۵)

و از این قبیل است: (۷۴/۸، ۷۶/۴، ۱۲۲/۵، ۱۵۲/۳، ۱۵۵/۲، ۱۶۷/۳)

(۱۸۵/۱)

- موجودات وهمی اسطوره‌ها و موجودات داستانهای مذهبی:

چار گوهر ز گوش گوهر کش      بر گشاد آن نگار حور افش  
(۱۱۳/۴)

میزبان گفت شاه باقی باد      کوثرش باده حور ساقی باد  
(۱۱۶/۱)

مدتی گشت ناپدید از ما      سر چو سیمرغ در کشید از ما  
(۱۴۹/۵)

گرد بر گرد او چو حور و پری      صد هزاران ستاره سحری

(۱۶۱/۳)

خوی خوش روی خوش نوازش خوش بزم توروضه و تورضوان فش

(۱۸۹/۱۰)

شد برافروخته چو سبز چراغ سبزر در سبزر چون فرشته باغ

(۱۹۷/۸)

بشرکان حور پیکرش بنواخت رفت بیرون و کار خویش بساخت

\*(۲۱۳/۱۶)

پدر از لطف آن حکایت خوش با پری گفت کای فریشته وش

(۲۳۲/۱)

گرده‌های سپید چون کافور نرم و نازک چو پشت و سینه حور

(۲۵۸/۱۰)

زان گراز سیه چو دیوسپید می‌زد از بوسه آتش اندر بسید

(۲۶۳/۵)

با همه چون ملک برآمده‌ای وز همه چون فلک سرآمده‌ای

(۳۶۲/۱۰)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

#### ۸- اشیاء مصنوع:

در اینجا اشیاء مصنوع به معنی وسیعتری در نظر گرفته شده زیرا آن دسته از اشیا را که در حقیقت اشیاء طبیعی هستند ولی با دخالت دست انسان تغییراتی می‌کنند به همین صورت تغییر یافته مورد توجه قرار داده‌ایم مانند: عقیق، زر، لعل، و...

مشبه به مصنوع یا از اشیائی است که رنگ اشرافی دارد یا از اشیائی که رنگ سپاهی دارد، یا از بناهاست یا از چیزهایی است که به نحوی با زندگی بشر بستگی دارد مانند وسایل روشنی.

الف: وقتی مشبه به رنگ اشرافی دارد:

شاه پیغمبران به تیغ و به تاج تیغ او شرع و تاج او معراج

"در این شاهد حور استعاره از انسان (= معشوق) است"

(۶/۸)

کنند، اریای درنهد به مصاف، سنگ را چون عقیق زهره شکاف

(۲۵/۷)

دل مکن چون زمین زراگنده تا نگردي چو ز پراگنده

(۴۳/۶)

کان پری پیکران هفت اقلیم داشت در درج خود چو در یتیم

(۱۴۳/۱۴)

لب چو مرجان ولیک لؤلؤبند تلخ پاسخ ولیک شیرین خند

(۱۸۵/۳)

نارکز نارساردانه گردد پر پخته لعل و نپخته باشد در

(۱۹۲/۲)

چون بدان محکمی حصارى بست رفت و چون گنج در حصار نشست

(۲۱۸/۳)

او که داد آن گهر، نهانی گفت که چو گوهر مرانیابی جفت

(۲۳۲/۱۵)

چشمه‌ای یافت پاک چون خورشید چون سمن صافی و چو سیم سید

(۳۱۵/۴)

و از این قبیل است: (۴۴/۹، ۷۲/۴، ۷۲/۹، ۷۶/۳، ۸۹/۱۲، ۹۳/۳،

۱۲۷/۸، ۱۸۵/۲، ۲۴۷/۱۳، ۲۵۴/۷، ۲۶۹/۱۵، ۲۸۴/۱، ۳۰۰/۳).

ب: وقتی که مشبه به رنگ سیاهی دارد یعنی از آلات و ادوات جنگی است:

شاه پیغمبران به تیغ و به تاج تیغ او شرع و تاج او معراج

(۶/۸)

ساق چون تیر غازیان به قیاس گوش خنجر کشیده چون الماس

(۷۲/۹)

شه زیان برگشاد چون شمشیر گفت کای میر و مهتران دلیر



(۱۲۷/۱۶)

در کمر کرده دست کور آویز

او همی گفت و من چو دشنه تیز

(۱۷۹/۳)

چون کمانی که برکشند به توز

چفته پشتی نعوذبالله کوز

(۲۶۱/۱۵)

ج: وقتی که مشبه به از بناها یا نام کشوری است:

یمنی پرسهیل نورانی

عدنی بود در درافشانی

(۶۳/۱۴)

نقش بر نقش چون نگارستان

گشتی از نعل او شکارستان

(۶۹/۶)

چشم بیننده زو جواهر سنج

خانه ای دید چون خزانه گنج

(۷۷/۱۲)

تا کند خصم را چو گور بگور

شیر نر پسنجه بر گشاد بزور

(۸۵/۴)

هر چه اندوخت باز می انداخت

آسیا وار گرد خود می تاخت

(۱۲۱/۱۶)

هفت پیکر گنم چو هفت حصار

وانچنانست کز گزارش کار

(۱۴۲/۹)

بیستونی و در میان غاری

چون ستونی کشیده منقاری

(۱۵۷/۳)

همه راه از بتان چو بتکده شد

راه چون رفته گشت و نم زده شد

(۱۶۰/۸)

دهنی چون لوید رنگرزان

بینی چون تنور خشت پزان

(۲۶۲/۱)

قمری بر سر بر هر شاخی

سروین چون زمردین کاخی

(۲۹۴/۱۱)

بند بر پای من نهاد بزور کرد بر من سرای را چون گور

(۳۳۳/۴)

د: وقتی که مشبهه از مصنوعات است که به نحوی با زندگی انسان بستگی

دارد:

- از وسایل روشنی است:

شبروان را شکوفه ده چو چراغ تازه روباش چون شکوفه باغ

(۱۰/۶)

شمع وارت چو تاج زر باید گریه از خنده بیشتر باید

(۳۸/۹)

شد بر افروخته چو سبز چراغ سبز در سبز چون فرشته باغ

(۱۹۷/۸)

قدی افراخته چو سرو به باغ روی افروخته چو شمع و چراغ

(۲۱۶/۸)

اشک چون شمع نیمسوز فشاند خفته تا وقت نیمروز بماند

(۲۳۸/۹)

و از این قبیل است: (۴۵/۱۰، ۵۳/۷، ۶۴/۵، ۱۱۰/۱۳، ۱۳۱/۱۳،

۱۵۵/۱۳، ۱۷۷/۱۱، ۲۵۷/۴، ۳۴۳/۱).

- از اشیاء خوشبوست: *رتال جامع علوم انسانی*

نوعروسی شراره زبور او عنبرینه ز کال در بر او

(۱۳۸/۰۰۰)

گنبدی کوز قسم کیوان بود در سیاهی چو مشک پنهان بود

(۱۴۵/۷)

کرد کافور و خاک عنبر بود ریگ زر سنگلاخ گوهر بود

(۱۵۹/۱)

در میانش عقیق و در خوشاب (۱۵۹/۲)	چشمه‌هایی روان بسان گلاب
نرم و نازک چوپشت و سینه حور (۲۵۸/۱۰)	گرده‌های سپید چون کافور
لؤلؤتر چو خاک خشک دهد (۳۶۱/۹)	زان مروّت که بوی مشک دهد

– از اشیاء شیرین است:

کانگبینی ست سخت زهر آلود (۸۷/۱)	هم بدین خسروی نیم خشنود
روزه‌بستم به روزهای دگر (۱۷۱/۷)	دل نهادم به بوسه چو شکر
چون طبر خون ولی طبر زده وار (۲۴۹/۱)	میوه بر میوه سیب و سنجد و نار
صحبتی تازه شد چو شیر و چو شهد (۲۵۵/۱۰)	چون میان من و تو از سر عهد
یا به همت ببخش یا بفروش (۲۷۱/۳)	شربت‌ی آب از آن زلال چو نوش

– از سایر مصنوعات است که به نحوی با زندگی انسان بستگی دارد:

ماه بر سر چو مهد کاووسی (۱۱/۶)	برزد از پای پر طاووسی
عقل جانست و جانِ ماتن او (۵۳/۷)	جان چراغست و عقل روغن او
گشته آینه وار عکس پذیر (۶۰/۱۱)	صقلش از مالش سریشم و شیر
ایمن آن شد که دید از دورش	پادشاه آتشیست کز نورش

(۶۲/۸)

همه صحرا بساط شوشتری جایگاه تذر و کبک دری

(۶۴/۱۳)

پیش نیزه‌ش گر ارزنی بودی به سنانش چو حلقه بر بودی

(۶۷/۵)

در دل سختشان نخواهم دید نرمی آرم که نرمیست کلید

(۸۲/۱۲)

انگینی به روغن آلوده چرب و شیرین چو صحن پالوده

(۱۰۸/۶)

چرخ روشن دل سیاه ضمیر چون خم رز سرش گرفته به قیر

(۱۲۴/۹)

شوشه‌های زکال مشگین‌رنگ گرد آتش چو گرد آینه زنگ

(۱۳۸/۰۰۰)

و از این قبیل است: (۳۱/۷، ۷۴/۴، ۹۳/۳، ۱۲۵/۵، ۱۳۱/۱۰، ۱۳۶/۶،

۱۴۰/۶، ۱۴۱/۱۳، ۱۵۲/۶، ۱۵۷/۲، ۱۷۳/۱۷، ۱۸۳/۱، ۲۰۲/۱۰، ۲۰۴/۷،

۲۱۵/۳، ۲۳۴/۱۴، ۲۴۴/۸، ۲۴۵/۱۱، ۲۴۷/۱۴، ۲۴۸/۷، ۲۵۵/۱۰، ۲۶۱/۲،

۲۶۱/۴، ۲۶۲/۱، ۳۱۴/۱۱، ۳۱۸/۹، ۳۱۹/۴، ۳۱۹/۵).

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

۹- مفاهیم مأخوذ از علوم:

این چو آبای چرخ بساد بچود وان شده ختم امهات وجود

(۲۸/۹)

شد چو برج حمل جهان آرای خاصه بهرام کرده بودش جای

(۶۴/۲)

۱۰- مفاهیم مأخوذ از حکایات و داستانهای مذهبی و اساطیری:

ای نظامی مسیح تو دم تست      دانش تو درخت مریم تست  
(۲۱/۷)

از یکی سو دونده آب فرات      به گوارندگی چو آب حیات  
(۱۳۶/۸)

شیر در جوش چون پنیر شده      خون در اندام ز منهریر شده  
(۱۳۶/۶)

در سیاهی چو آب حیوان زیست      کس نگفتش که این سیاهی چیست  
(۱۴۹/۱۰)

شهری آراسته چو باغ ارم      هریک از مشک برکشیده علم  
(۱۵۲/۵)

در آن باره کاسمانی بود      چون در آسمان نهانی بود  
(۲۱۹/۶)

بزمی آراست چون بساط بهشت      بزمگه را به مشک و عود سرشت  
(۲۳۳/۱۰)

چون درآمد در آن بهشتی کاخ      شد دلش چون در بهشت فراخ  
(۳۲۰/۲)

آسمان با بروج او بدرست      هفت خوان و دوازده رخ تست  
(۳۰/۱۵)

دزد گنج از حصار او عاجز      کاهنین قلعه بد چو روین دز  
(۲۱۸/۵)

و از این قبیل است: (۳۲/۸، ۶۰/۱۰، ۶۴/۱، ۶۴/۷، ۸۴/۱۶، ۹۹/۲،

۱۰۸/۵، ۱۱۳/۷، ۱۱۵/۳، ۱۱۶/۱، ۱۵۱/۳، ۱۸۹/۱۰، ۲۴۴/۲، ۲۴۵/۶،

۲۷۸/۷).

- مفاهیم عقلی و انتزاعی

پوست بيمغز دیده‌ایم چو خواب	مغز بیپوست داده‌ایم چو آب
(۲۶/۱)	(۲۶/۱)
سخنی که چو روح بی‌عیبست	خازن گنج خانه غیبست
(۳۶/۵)	(۳۶/۵)
پیکری چون خیال روحانی	تازه رویی گشاده پیشانی
(۷۲/۳)	(۷۲/۳)
شه چو آمد بدین طرف به شکار	از رکابش چو فتح دست مدار
(۱۱۳/۸)	(۱۱۳/۸)
زمی سبز دید و آب روان	دل پیرش چو بخت گشته جوان
(۲۴۵/۱۴)	(۲۴۵/۱۴)

و از این قبیل است: (۲۴۷/۱۲، ۲۱۶/۱۰، ۶۵/۱۴، ۵۳/۷).

عناصر سازنده مشبه

عناصر سازنده مشبه در تشبیهات هفت‌پیکر مانند عنصر سازنده مشبه به از اشیاء و مفاهیم گوناگون تشکیل شده است، اما آنچه در خور یادآوری است این است که، چنانکه دیدیم، در ساختن عناصر مشبه به طبیعت بیشترین سهم را داشت ولی در ساختن عناصر مشبه این سهم از آن انسان است.

عناصر سازنده مشبه در هفت‌پیکر عبارت‌اند از:

۱- انسان

الف: ضمیر

من از آن خرده چون گهرسنجی	بر تراشیدم اینچنین گنجی
(۱۶/۱۱)	(۱۶/۱۱)
پر گرفتم چو مرغ بال‌گشای	تا کنم بر در سلیمان جای
(۱۵/۲)	(۱۵/۲)

پدرم دیگرسست و من دگرم	کان اگر سنگ بود من گهرم
(۸۹/۱۲)	(۸۹/۱۲)
مهد بر چرخ ران که ماه تویی	بر کواکب دوان که شاه تویی
(۹/۹)	(۹/۹)
او خرامان چو باد شبگیری	بر هیونی چو شیر زنجیری
(۱۲/۱۳)	(۱۲/۱۳)
این چون آبای چرخ باد بجمود	وان شده ختم امهات وجود
(۲۸/۹)	(۲۸/۹)
شمع وارت چو تاج زر باید	گریه از خنده بیشتر باید
(۳۸/۹)	(۳۸/۹)
چون مگس بر سیه سپید خزند	هر دورا رنگ بر خلاف رزند
(۴۲/۲)	(۴۲/۲)
گفت بر خیز تا روی من چو رود	بانوی بانوان چنین فرمود
(۱۶۲/۵)	(۱۶۲/۵)
گه برانگیختش چو گوی از جای	گه به گردن در آوریدش پای
(۲۴۴/۸)	(۲۴۴/۸)
چون رسیدند پیش صفا باغ	شمع در دست و خوشتن چو چراغ
(۲۵۷/۴)	(۲۵۷/۴)

و از این قبیل است: (۱۸/۴، ۱۸/۸، ۲۴/۶، ۳۵/۱، ۳۶/۴، ۳۷/۸، ۴۰/۱۱، ۴۳/۶، ۴۳/۱۱، ۴۴/۹، ۴۵/۱۰، ۴۶/۱، ۴۶/۲، ۴۷/۱، ۴۸/۱۰، ۵۱/۱۱، ۵۱/۱۲، ۵۲/۱، ۵۳/۵، ۵۴/۹، ۵۴/۱۰، ۵۶/۱، ۵۶/۳، ۵۸/۳، ۶۵/۶، ۷۶/۳، ۷۶/۴، ۷۸/۹، ۸۰/۱۳، ۸۳/۴، ۸۳/۸، ۹۸/۶، ۱۰۳/۸، ۱۰۹/۹، ۱۱۰/۱۳، ۱۱۳/۸، ۱۱۷/۸، ۱۲۱/۱۶، ۱۲۳/۱۶، ۲۱۵/۴، ۱۲۷/۱۵، ۱۳۱/۱۳، ۱۴۸/۱۳، ۱۴۹/۵، ۱۴۹/۶، ۱۴۹/۱۰، ۱۵۲/۴، ۱۵۲/۶، ۱۵۴/۱۳، ۱۵۵/۲، ۱۵۵/۳، ۱۵۵/۱۳، ۱۵۶/۸، ۱۵۷/۸، ۱۵۸/۶، ۱۵۹/۱۰، ۱۶۱/۱۲، ۱۶۵/۲، ۱۶۲/۱۶، ۱۶۳/۶)

۱۶۴/۲، ۱۶۴/۱۶، ۱۶۷/۶، ۱۶۷/۸، ۱۷۴/۱، ۱۷۴/۳، ۱۷۷/۱۱، ۱۷۹/۳،  
 ۱۸۰/۱۳، ۱۸۲/۳، ۱۸۳/۳، ۱۸۵/۱۰، ۱۸۷/۲، ۱۸۷/۵، ۱۸۹/۵، ۱۸۹/۱۰،  
 ۱۹۴/۱۳، ۱۹۷/۸، ۱۹۹/۴، ۲۱۰/۱۹، ۲۱۲/۴، ۲۱۶/۳، ۲۱۸/۳، ۲۲۰/۲، ۲۲۲/۶،  
 ۲۲۵/۱، ۲۲۵/۲، ۲۲۸/۱۴، ۲۳۲/۱۵، ۲۳۷/۱۱، ۲۳۸/۹، ۲۴۴/۵، ۲۴۵/۱۱،  
 ۲۴۶/۹، ۲۵۷/۹، ۲۶۰/۵، ۲۶۱/۲، ۲۶۸/۱۲، ۲۷۳/۶، ۲۸۲/۱۰، ۲۸۳/۳،  
 ۲۹۷/۲، ۳۰۰/۳، ۳۰۴/۸، ۱۶، ۳۰۵، ۳۱۹/۷، ۳۲۰/۱۶، ۳۳۶/۹، ۳۵۲/۴،  
 ۳۵۳/۶، ۳۶۲/۹، ۳۶۷/۳.

ب: نام و صفت جانشین انسان (موصوف):

چار یارش گزین به اصل و به فرع چار دیوار گنج خانه شرع  
 (۸/۴)

شه چو دریاست بی دروغ و دریغ جزر و مدش به تازبانه و تیغ  
 (۲۴/۴)

دشمنش چون درخت بیخ زده بر در او به چار میخ زده  
 (۲۶/۶)

پیش مفلس زر زیاده مسنج تا نیچد چو ازدها بر گنج  
 (۴۰/۶)

چونکه نعمان شد از رواق به زیر در بیابان نهاد روی چو شیر  
 (۶۵/۴)

داشت بهرام را چو جان عزیز چون پدر بلکه زونکوتر نیز  
 (۶۵/۱۴)

گوری الحق دهنده بود و جوان گورگیر از پیش چو شیر دوان  
 (۷۳/۸)

تازه رویی چو نوبهار بهشت کش خرامی چو باد بر سر کشت  
 (۱۰۸/۵)

طرفه آن شد که دختر بیست چو ماه نرم و نازک چو خز و قاقم شاه



(۱۱۶/۳)

در رکابش چو ازدهای دمان بود سیصد هزار سخت کمان

(۱۲۲/۵)

و از این قبیل است: (۳۳/۱۱، ۴۰/۹، ۴۲/۴، ۶۲/۸، ۶۲/۱۰، ۷۰/۹، ۷۴/۸، ۷۵/۵، ۷۷/۱۸، ۷۸/۲، ۷۸/۴، ۹۵/۱۳، ۱۰۴/۲، ۱۰۴/۵، ۱۰۵/۱، ۱۰۷/۷، ۱۰۸/۳، ۱۱۰/۹، ۱۱۳/۴، ۱۱۶/۱، ۱۳۵/۳، ۱۳۵/۸، ۱۳۹/۷، ۱۴۰/۳، ۱۴۱/۱۱، ۱۴۳/۱۴، ۱۴۳/۱۶، ۱۵۲/۴، ۱۵۲/۱۶، ۱۶۰/۱۱، ۱۶۱/۶، ۱۷۶/۱۰، ۱۸۵/۲، ۱۸۵/۸، ۱۸۶/۱۰، ۱۹۱/۱۷، ۲۱۵/۳، ۲۲۸/۹، ۲۶۱/۱، ۲۶۱/۱۵، ۲۶۶/۶، ۲۷۵/۴، ۲۷۹/۴، ۲۸۶/۷، ۲۸۸/۱، ۲۹۶/۸، ۳۰۵/۳، ۳۰۸/۱۳، ۳۲۵/۱۱، ۳۴۳/۱، ۳۴۶/۴)

گاهی کلمه‌ای که استعاره از انسان است مشبه واقع شده است:

گور عتار: استعاره از بهرام:

چون برآمد چهار سال برین گور عتار گشت شیر عربین

(۵۸/۹)

شیر نر: استعاره از بهرام:

شیر نرینجه برگشاد بزور تا کند خصم را چو گورگور

(۸۵/۴)

زاد سرو: استعاره از زن: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

زاد سروی بدان خرامانی چون سمن بر بساط سامانی

(۳۰۹/۱)

ج: عضو انسان یا به طور کلی یکی از متعلقات وی:

ز آفتاب جلال اوست چو ماه روی ما سرخ و روی خصم سیاه

(۲۶/۷)

گوهر آینه ست سینه تو آب حیوان در آبگینه تو

(۳۱/۷)

دل مکن چون زمین زر آکنده	تانگردی چو زر پراکنده
(۴۳/۶)	
دست بخشنده کافت در مست	حاجب الباب در گه کرمست
(۶۱/۱۲)	
رگ آن خون بر او دوال انداز	راست چون زنگی دوال کباز
(۷۳/۵)	
شه زبان برگشاد چون شمشیر	گفت کای میرو مهتران دلیر
(۱۲۷/۱۶)	
لخت بر هر سری که سخت کند	چون در طارمش دو لخت کند
(۱۳۱/۱۰)	
من دگر باره گشته واله و مست	زلف او چون رسن گرفته به دست
(۱۷۳/۱۷)	
لب چو مرجان ولیک لؤلؤ بند	تلخ پاسخ ولیک شیرین خند
(۱۸۵/۳)	
چشم چون نرگسی که خفته بود	فتنه در خواب او نهفته بود
(۱۹۹/۷)	
و از این قبیل است: (۲۱/۷، ۲۸/۱۲، ۳۶/۵، ۶۳/۱۲، ۸۴/۱۶، ۱۲۵/۱۳، ۱۲۷/۸، ۱۳۰/۳، ۱۳۶/۶، ۱۴۰/۶، ۱۴۵/۱۱، ۱۴۷/۴، ۱۵۲/۶، ۱۶۰/۱۲، ۱۷۴/۱۲، ۱۸۳/۱، ۱۹۱/۱۵، ۲۱۶/۳، ۲۱۶/۸، ۲۳۴/۱۴، ۲۴۵/۱۴، ۲۵۵/۱۰، ۲۶۱/۳، ۲۶۱/۴، ۲۶۲/۱، ۲۶۲/۲، ۲۶۲/۶، ۲۸۶/۶، ۳۰۲/۳، ۳۲۰/۲).	
۲- حیوان (گاه نام، گاه صفت و گاه عضوی از اعضای آن):	
برزد از پسای پر طاووسی	ماه بر سر چو مهد کاووسی
(۱۱/۶)	
او خرامان چو باد شبگیری	بر هیونی چو شیر زنجیری
(۱۲/۱۳)	

تازه‌رویی گشاده پیشانی (۷۲/۳)	پیکری چون خیال روحانی
شکم اندوده‌ای به شیر و شکر (۷۲/۴)	پشت مالیده‌ای چو شوشه زر
گوش خنجر کشیده چون الماس (۷۲/۹)	ساق چون تیر غازیان به قیاس
کوهمی زازدها بر آرد گرد (۸۰/۶)	شیر با او چو سگ بود به نبرد
آرد اینجا گه علف خوردن (۱۱۶/۴)	نره‌گاوی چو کوه بر گردن
نکشد پیه خویش را میلی (۱۱۶/۶)	گاوی آنگه چه گاو چون پیلی
می‌زد از بوسه آتش اندر بید (۲۶۳/۵)	زان گراز سیه چو دیو سپید
۳- پرنده یا عضوی از اعضای آن:	
کامدم زوبه دل در اندوهی (۱۵۶/۱۵)	مرغی آمد نشست چون کوهی
پایها بر مثال پایه تخت (۱۵۷/۲)	پروبالی چو شاخهای درخت
بیستونی و در میان غاری (۱۵۷/۳)	چون ستونی کشیده منقاری
مرغ نالید چون جلاجل زر (۲۸۴/۱)	صبح هارون صفت چو بست کمر
همه شب تا به وقت بانگ خروس (۳۱۸/۹)	بلبل آواز بر کشیده چو کوس

عندلیب از نوای تیز آهنگ گشته باریک چون بریشم چنگ  
(۳۱۹/۴)

۴- موجودات وهمی و نامرئی که گاه نام و گاه ضمیر به جای نام آنها آمده و گاه عضو آنها مشبه واقع شده است:

دهنی چون دهانه غاری جز هلاکش نه در جهان کاری  
(۷۴/۶)

بانگی از اژدها بر آمد سخت در سر افتاد چون ستون درخت  
(۷۵/۸)

اوبر آن اژدهای دوزخ فش کرده بر گردنش دو پای به کش  
(۲۴۴/۲)

پدر از لطف آن حکایت خوش با پری گفت کای فرشته وش  
(۲۳۲/۱)\*

همه چون دیو باد خاک انداز بلکه چون دیو چه سیاه و دراز  
(۲۴۲/۱۶)

۵- طبیعت

الف- رویدنیها (گل، درخت، میوه):

معجزش خار خشک را رطبت رطبتش خار دشمن این عجبت  
(۸/۹)

در زمینی درخت باید کشت کاورد میوه ای چو باغ بهشت  
(۲۶۴/۸) و (۳۲/۸)

نار کز نار دانه گردد پیر پخته لعل و نپخته باشد در  
(۱۹۲/۲)

سیب چون لعل جامهای رحیق نار بر شکل در جهای عقیق  
"پری در این شاهد استعاره از زن است"

- (۲۴۷/۱۳) به چو گویی بر آگنیده به مشک  
بسته با خنده ترا ز لب خشک
- (۲۴۷/۱۴) بوستان چون مشعبد از نیرنگ  
خریزه حقه‌های رنگارنگ
- (۲۴۸/۷) میوه بر میوه سیب و سنجد و نار  
چون طبر خون ولی طبرز دوار
- (۲۴۹/۱) ای نظامی ز گلشنی بگریز  
که گلش خار گشت خارش تیز
- (۱۶۴/۱۱) سبزه در زیر او چو سبز حریر  
دیده از دیدنش نشاط پذیر
- (۳۱۵/۱۳) و (۲۰۴/۷) بیخود افتاد بر در غاری  
هر گیاهی به چشم او ماری
- (۲۳۹/۲) برگ یک شاخ از و چو حله حور  
دیده رفته را در آرد نور
- (۲۷۸/۶) برگ شاخ دگر چو آب حیات  
صرعیان را دهد ز صرع نجات
- (۲۷۸/۷) بود در کنج باغ جایتی دور  
باستان خرمی چو گنبد نور
- (۳۱۱/۱۲) گل کافور بوی مشک نسیم  
چون بنا گوش یار در زر و سیم
- (۳۱۸/۴) سرو و شمشادها همه خس و خار  
میوه‌ها مور و میوه‌داران مار
- (۲۶۴/۱) پیکری دید خیر چون خورشید  
سروی از باد صرع گشته چو بید
- (۲۸۶/۶)

سروبن چون زمردین کاخی      قمری بر سریر هر شاخی  
(۲۹۴/۱۱)

ب - اجرام سماوی:

آسمان با بروج او بدرست      هفت خوان و دوازده رخ تست  
(۳۰/۱۵)

داده هر کوکبی شهادت خویش      همچو بر جیس بر سعادت خویش  
(۵۷/۱۰)

آفتاب از درون به جلوه‌گری      مه زیرون چراغ ره‌گذری  
(۶۴/۵)

راصد چرخ آبگون بوده      قطره تا قطره قطر پیموده  
(۶۶/۷)

هر که شد تا جدا رو تخت نشین      تاج او آسمان و تخت زمین  
(۹۳/۳)

ریخته آسمان فاخته‌گون      از هوا فاخته ز فاخته خون  
(۱۳۹/۱۰)

گرد بر گرد او چو حور و پری      صدهزاران ستاره سحری  
(۱۶۱/۳)\*

فلکی کوبه گرد ما کمرست      چه عجب کاژدهای هفت سرست  
(۲۴۴/۱)

ج - کوه، دریا، چشمه، صحرا و...:

کند از پای درنهد به مصاف      سنگ را چون عقیق زهره شکاف  
(۲۵/۷)

گوهر کان حرم دریده اوست      کان گوهر درم خریدۀ اوست  
(۲۷/۱)

همه عالم تنست و ایران دل      نیست گوینده زین قیاس خجل

\* درین شاهد ستاره سحری استعاره از زیاروی است

- (۳۱/۱) از یکی سورونده آب فرات به گوارندگی چو آب حیات
- (۶۴/۸) همه صحرا بساط شوستری جایگاه تذر و و کبک دری
- (۶۴/۱۳) هر که شد تا جدار و تخت نشین تاج او آسمان و تخت زمین
- (۹۳/۳) کشت چندان از آن سپاه به تیر که زمین نرم شد ز خون چو خمیر
- (۱۲۵/۵) گرد کافور و خاک عنبر بود ریگ زر سنگلاخ گوهر بود
- (۱۵۹/۱) چشمه می روان بان گلاب در میانش عقیق و در خوشاب
- (۱۵۹/۲) چونکه دید آن فضول آب زلال همچو ریحان ترمیان سفال
- (۲۰۴/۹) جست کوهی در آن دیار بلند دور چون دور آسمان ز گزند
- (۲۱۷/۱۱) چون قلم را به نقش پیوستی آب را چون صدف گره بستی
- (۲۱۹/۹) ریگ رنگین کشیده نخ بر نخ سرخ چون خون و گرم چون دوزخ
- (۲۴۵/۶) بوستان چون مشعبد از نیرنگ خربزه حقه های رنگارنگ
- (۲۴۸/۷) شربتیی آب از آن زلال چونوش یا بهمت بخش یا بفروش
- (۲۷۱/۳)

ماهياني ستم نديده در او (۲۹۹/۹)	مي شد آبي چو آب ديده در او
چون سخن صافي و چو سيم سپيد (۳۱۵/۴)	چشمه اي يافت پاكي چون خورشيد
خاك چون باد در هوا خواهي (۳۱۸/۸)	گل كمر بسته در شه نشاهي
مرغ و ماهي نشاط مند شده (۳۱۹/۵)	باغ چون نوح نقش بند شده
باتو چون چشم شور خاكي شد (۳۰/۳)	آب باران كه اصل پاكي شد

د- مظاهر طبيعت:

گر برونش كني ز سرهنكي (۲۹/۶)	روزرومي چو شب شود زنگي
كرد بر سبزه ها گل افشاني (۱۶۰/۷)	ابري آمد چو ابر نيامي
چون شب تير مه به كوتاهي (۲۱۳/۱۰)	روزي از روزهاي ديماهي
مرغ ناليد چون جلا جل رز (۲۸۴/۱)	صبح هارون صفت چو بنست كمر
بر عمود زمين تنيد لعاب (۳۱۴/۱۱)	صبح چون عنكبوت اصطرلاب
و ابر ديگر سپيدرنگ چو شير (۳۳۵/۱۲)	گفت كا بري سيه چراست چو قير



۶- مصنوعاتی که رنگ اشراقی دارد:

- گفتمش همسر تو سایهٔ تست  
تاج من خاک تخت پایهٔ تست  
(۱۶۳/۳)
- لؤلؤیی چندم اوفتاده به چنگ  
شب چراغ سحر به رونق و رنگ  
(۳۳۵/۱۲)

۷- مصنوعاتی که رنگ سپاهی دارد:

- تیر شه برق شد جهان افروخت  
گوش و سم را به یکدگر بردوخت  
(۱۰۹/۱۲)
- تیر مار جهنده در پیکار  
بد بود چون جهنده باشد مار  
(۱۲۵/۱۱)
- شاه بهرام در میان مصاف  
نوک تیرش چو موی موی شکاف  
(۱۲۵/۱۲)
- تیر چون مار بیور اسب شده  
زو سوار اوفتاده اسب شده  
(۱۲۷/۱)

۸- سایر مصنوعاتی که به نوعی با زندگی انسان بستگی دارد:

- کوشکی دید کرده چون گردون  
آفتابش درون و ماه برون  
(۶۴/۴)
- گشتی از نعل او شکارستان  
نعل بر نعل چون نگارستان  
(۶۹/۶)
- آتشی چون سیاه دود به رنگ  
کاورد سر برون زدود آهنگ  
(۷۴/۴)
- خانه‌ای دید چون خزانهٔ گنج  
چشم بیننده زو جواهر سنج  
(۷۷/۱۲)
- شوشه‌های زکال مشکین رنگ  
گرد آتش چو گرد آینه زنگ

(۱۳۸/۰۰۰)

راح گلگون چو گلشکر خنده      پخته گشته در آتش زنده

(۱۴۰/۵)

گفت شهر بست در ولایت چین      شهری آرسته چو خلد برین

(۱۵۱/۳)

چون تنم در سبد نواب گرفت      سبدم مرغ شد هوا بس گرفت

(۱۵۵/۱۰)

دزد گنج از حصار او عاجز      کا هنین قلعه بد چور و بین دز

(۲۱۸/۵)

در آن باره کاسمانی بود      چون در آسمان نهانی بود

(۲۱۹/۶)

همه دیوار و صحن او زر خام      به فروزندی چو نقره خام

(۲۵۴/۷)

فرشهایی کشیده بر سر تخت      نرم و خوشبو چو برگهای درخت

(۲۵۵/۲)

گرده‌های سپید چون کافور      نرم و نازک چو پشته و سینه حور

(۲۵۸/۱۰)

بادری چون دهان شیر فراخ      چون درآیم چور و به از سوراخ

(۲۹۷/۲)

دید دودی چو ازدهای سیاه      سر بر آورده در گرفتن ماه

(۳۲۵/۵)

بند بر پای من نهاد بزور      کرد بر من سرای را چون گور

(۳۳۳/۴)

و از این قبیل است: (۳۱/۱۴، ۶۰/۷، ۶۰/۱۰، ۶۰/۱۱، ۶۰/۱۲، ۶۱/۳،

۶۱/۴، ۶۲/۶، ۶۳/۱۴، ۶۴/۱، ۶۴/۲، ۶۴/۷، ۶۷/۵، ۹۹/۲، ۱۰۱/۶، ۱۰۸/۶،

۱۱۳/۷ ، ۱۱۵/۳ ، ۱۱۶/۱ ، ۱۳۷/۶ ، ۱۳۷/۷ ، ۱۳۸/۰۰۰ ، ۱۴۰/۵ ، ۱۴۲/۹ ،  
۱۴۵/۷ ، ۱۵۲/۵ ، ۱۶۰/۸ ، ۱۶۹/۹ ، ۱۸۹/۱۰ ، ۲۱۶/۱ ، ۲۱۶/۱۱ ، ۲۱۷/۱۲ ،  
۲۲۸/۸ ، ۲۳۳/۱۰ ، ۲۶۴/۵

۹- مفاهیم مأخوذ از علوم:

از طبیعی و هندسی و نجوم همه در دست او چو مهره موم  
(۱۴۱/۱۳)

۱۰- مفاهیم مأخوذ از داستانهای مذهبی:

شاه پیغمبران به تیغ و به تاج تیغ او شرع و تاج او معراج  
(۶/۸)  
در چنین دوره کاهل دین پستند یوسفان گرگ و زاهدان مستند  
(۴۲/۴)

۱۱- مفاهیم انتزاعی و عقلی:

ای نظامی مسیح تو دم تست دانش تو درخت مریم تست  
(۲۱/۷)  
ناف خلقش چو کلک رسامان مشک در جیب و لعل در دامان  
(۲۶/۱)  
جان چراغست و عقل روغن او عقل جانست و جان ماتن او  
(۵۳/۷)  
در دل سختشان نخواهم دید نرمی آرم که نرمیست کلید  
(۸۲/۱۲)  
هم بدین خسروی نیم خشنود کانگبینیست سخت زهر آلود  
(۸۷/۱)  
از بسی لعل ریختن با در کشتی بخت شد چو دریا پر

(۹۹/۶)

دل نهادم به بوسه چو شکر      روزه بستم به روزهای دگر

(۱۷۱/۷)

زان مروت که بوی مشک دهد      لؤلؤ تر چو خاک خشک دهد

(۳۶۱/۹)

میوه ای دادمت ز باغ ضمیر      چرب و شیرین چو انگبین در شیر

(۳۶۳/۴)

ج- وجه شبه

«معنا و خصوصیتی است که اشتراک طرفین [تشبیه] در آن مورد نظر باشد»<sup>۳</sup> ما اینجا وجه شبه را از نظر دریافت آن به وسیله حواس مورد بررسی قرار داده ایم یعنی اینکه وجه شبه با کدامیک از حواس پنجگانه دریافتنی است. گاهی وجه شبه از اموری است که به وسیله حواس پنجگانه دریافت نمی شود ولی از طریق عقل و ادراک قابل درک است؛ این نوع وجه شبه را وجه شبه عقلی می نامیم. موضوع دیگری که در بحث از وجه شبه مورد توجه قرار گرفته آمیختگی حواس است، با در نظر گرفتن این مطلب که گاهی مثلاً مشبه با سامعه دریافت می شود و مشبه به با حسی دیگر.

چند نکته:

گاهی دریافت وجه شبه تنها با تأمل در متن میسر است مثلاً وقتی سایه به چشمه نور تشبیه شده است، بدون تأمل در متن، دریافت غرض شاعر و وجه شبه تشبیه ممکن نیست:

سایه شه که هست چشمه نور      زان گل و گلستان مبادا دور

(۲۸/۱۲)

با دقت در متن متوجه می شویم که غرض از سایه، لطف و عنایت و حمایت است؛ آنگاه به چگونگی تشبیه سایه به چشمه نور پی می بریم. گاه وجه شبه با دویا چند

حس دریافت می شود مثلاً در بیت زیر:

به چو گویی بر آگنیده به مشک      بسته با خنده تر از لب خشک

(۲۴۰/۱۴)

کروی بودن به را، که از رهگذر تشبیه آن به گوی حاصل شده است، با حس باصره و خوشبویی آن را، که از طریق تشبیه آن به گوی پر از مشک حاصل شده، با حس شامه درمی یابیم. مطلب دیگر توسع محسوسات است به حوزه امور انتزاعی مثلاً شاعر بویایی را که در حوزه حسی شامه است به مروت و شیرینی را که در حوزه حسی ذائقه است به صحبت نسبت می دهد:

زان مروت که بوی مشک دهد      لؤلؤ تر چو خاک خشک دهد

(۳۶۱/۹)

چو میان من و تو از سر عهد      صحبتی تازه شد چو شیر و چو شهد

(۲۵۵/۱۰)

گاهی وجه شبه نسبت به یکی از مشبه و مشبه به عینیتش اهمیت دارد و نسبت به دیگری ذهنتش. مثلاً در بیت زیر:

مهدی کافتاب این مهدست      دولتش ختم آخرین عهدست

(۲۲/۱۲)

مهدی (ع) به آفتاب تشبیه شده است و وجه شبه جهان افروزی است. جهان افروزی خورشید عینیتش مهم است زیرا از آن بر طرف کردن ظلمت شب دریافت می شود و حال آنکه از جهان افروزی مهدی (ع) بر طرف کردن ظلمت کفر، را درمی یابیم، که در این یکی ذهنت و وجه شبه اهمیت دارد. نکته دیگر آن است که گاه وجه شبه از اموری است که با علم دریافت می شود در این صورت هم از امور عقلی است اما آن را با عقل غریزی نمی توان دریافت بلکه با عقلی که به وسیله علم و محفوظات ذهنی تقویت شده دریافتنی است مانند وجه شبه در بیت زیر:

مشتری وار بر سپهر بلند      گور کیوان کند به ستم سمند

در هفت پیکر وجه شبه بیشتر از اموری است که با حس باصره دریافت می شود. اگر

وجه شبه با حس با صره دریافت شود یا رنگ است یا شکلی از اشکال هندسی و یا حرکت و حالت.

۱- وقتی وجه شبه از اموری است که با حس با صره دریافت می‌شود:

مهد بر جرخ ران که ماه تویی      بر کواکب دوان که شاه تویی  
(۹/۹)

شبروانرا شکوفه ده چو چراغ      تازه رو باش چون شکوفه باغ  
(۱۰/۶)

برزد از پای پز طاووسی      ماه بر سر چو مهد کاووسی  
(۱۱/۶)

او خرامان چو باد شبگیری      بر هیونی چو شیر زنجیری  
(۱۲/۱۳)

پر گرفتم چو مرغ بال گشای      تا کنم بر در سلیمان جای  
(۱۵/۲)

من چو رسام رشته پیمایم      از سر رشته نگذرد پایم  
(۱۸/۴)

دشمنش چون درخت بیخ زده      بر در او به چارمیخ زده  
(۲۶/۶)

ز آفتاب جلال او ست چو ماه      روی ما سرخ و روی خصم سیاه  
(۲۶/۷)

از فروغ دو صبح زیبا چهر      باد روشن چو آفتاب سپهر  
(۲۷/۸)

گوهر آینه ست سینه تو      آب حیوان در آبگینه تو  
(۳۷/۷)

آفتابست شاه عالم تاب      دیده من شده برابرش آب  
(۳۳/۱۱)

و از این قبیل است: (۱۶/۱۱)، ۲۹/۶، ۳۰/۳، ۳۲/۸، ۳۶/۴، ۳۸/۹، ۴۰/۹،  
۴۲/۲، ۴۳/۱، ۴۳/۶، ۴۵/۱۰، ۴۶/۱، ۴۶/۲، ۵۲/۱، ۵۴/۹، ۵۴/۱۰، ۵۸/۳،  
۶۰/۷، ۶۰/۱۰، ۶۰/۱۱، ۶۰/۱۲، ۶۱/۳، ۶۲/۸، ۶۳/۱۴، ۶۴/۲، ۶۴/۴، ۶۴/۵،  
۶۴/۷، ۶۴/۱۳، ۶۵/۴، ۶۶/۷، ۶۷/۵، ۶۹/۶، ۷۰/۹، ۷۲/۴، ۷۲/۹، ۷۳/۵،  
۷۳/۸، ۷۴/۴، ۷۴/۵، ۷۴/۶، ۷۴/۸، ۷۵/۵، ۷۵/۸، ۷۶/۳، ۷۷/۱۲،  
۷۷/۱۸، ۷۸/۲، ۷۸/۴، ۷۸/۹، ۸۰/۱۳، ۸۵/۴، ۹۳/۳، ۹۸/۶، ۹۹/۶، ۱۰۱/۶،  
۱۰۴/۲، ۱۰۷/۷، ۱۰۹/۱۲، ۱۱۰/۱۳، ۱۱۳/۷، ۱۱۵/۳، ۱۱۶/۴، ۱۱۶/۶، ۱۲۱/۱۶،  
۱۲۴/۹، ۱۲۵/۴، ۱۲۵/۱۱، ۱۲۷/۸، ۱۲۷/۱۵، ۱۳۱/۱۰، ۱۳۱/۱۱، ۱۳۱/۱۱، ۱۳۵/۸،  
۱۳۷/۶، ۱۳۹/۷، ۱۳۹/۱۰، ۱۴۰/۳، ۱۴۰/۵، ۱۴۱/۱۱، ۱۴۲/۷، ۱۴۵/۱۱،  
۱۴۹/۵، ۱۴۹/۱۰، ۱۵۱/۳، ۱۵۲/۴، ۱۵۲/۵، ۱۵۲/۶، ۱۵۴/۱۳، ۱۵۵/۳،  
۱۵۵/۱۰، ۱۵۵/۱۳، ۱۵۶/۸، ۱۵۶/۱۶، ۱۵۶/۲، ۱۵۷/۳، ۱۵۷/۸، ۱۵۹/۱۰،  
۱۶۷/۸، ۱۶۷/۱۶، ۱۶۹/۹، ۱۶۹/۱۷، ۱۷۳/۳، ۱۷۳/۱۷، ۱۸۲/۲، ۱۸۵/۱۰، ۱۸۵/۵، ۱۸۷/۵،  
۱۸۹/۱۰، ۱۹۲/۲، ۱۹۷/۸، ۱۹۷/۱۰، ۲۰۲/۱۰، ۲۱۰/۱۹، ۲۱۰/۳، ۲۱۵/۱، ۲۱۶/۳، ۲۱۶/۸،  
۲۱۶/۱۰، ۲۱۷/۱۲، ۲۱۸/۳، ۲۱۹/۹، ۲۲۰/۲، ۲۲۲/۶، ۲۲۲/۹، ۲۲۸/۹، ۲۳۳/۱۰،  
۲۳۴/۱۴، ۲۳۸/۹، ۲۴۲/۱۶، ۲۴۵/۶، ۲۴۶/۱، ۲۴۷/۱۳، ۲۴۸/۷، ۲۴۹/۱، ۲۵۴/۷،  
۲۵۷/۴، ۲۶۰/۵، ۲۶۱/۱، ۲۶۱/۲، ۲۶۱/۱۵، ۲۶۲/۱، ۲۶۲/۲، ۲۶۴/۵، ۲۶۶/۶،  
۲۶۹/۱۲، ۲۸۲/۱۰، ۲۸۳/۳، ۲۸۶/۶، ۲۸۶/۷، ۲۹۴/۷، ۲۹۴/۶، ۲۹۶/۶، ۲۹۷/۶،  
۲۹۹/۹، ۳۰۵/۲، ۳۰۹/۷، ۳۱۱/۱۲، ۳۱۵/۴، ۳۱۵/۱۳، ۳۱۸/۴، ۳۱۹/۵،  
۳۲۵/۵، ۳۲۵/۱۱، ۳۲۵/۱۲، ۳۳۶/...، ۳۳۶/۴، ۳۵۳/۶.

۲- وقتی وجه شبه از اموری است که با حتی لامسه دریافت می شود:

کشت چندان از آن سپاه به تیر      که زمین نرم شد ز خون چو خمیر  
(۱۲۵/۵)

شیر در جوش چون پنیر شده      خون در اندام ز مهر بر شده  
(۱۳۶/۶)

مغزها در سماع گرم شده	دل ز گرمی چو موم نرم شده
(۱۴۰/۶)	
شکمی باید آهنین چون سنگ	کاسیاش از خورش نیابد تنگ
(۱۹۱/۱۵)	
سبزه در زیر او چو سبز حریر	دیده از دیدنش نشاط پذیر
(۲۰۴/۷)	
دزد گنج از حصار او عاجز	کاهنین قلعه بد چو روین دز
(۲۱۸/۵)	
گرده‌های سپید چون کافور	نرم و نازک چو پشت و سینه حور
(۲۵۸/۱۰)	
نرم و نازک بری چو لور و پنیر	چرب و شیرینتری ز شکر و شیر
(۲۶۱/۲)	
تن چو سیماب کاوری در مشت	از لطافت برون رود ز انگشت
(۲۶۱/۴)	
چنگ و دندان نگر چو تیغ و سنان	چنگ و دندان چنین بودند چنان
(۲۶۲/۶)	
۳ - وقتی وجه شبه از اموری است که با حس شامه دریافت می‌شود:	
گرد کافور و خاک عنبر بود	ریگ زر سنگلاخ گوهر بود
(۱۵۹/۱)	
چشمه‌هایی روان بسان گلاب	در میانش عقیق و در خوشاب
(۱۵۹/۲)	
۴ - وقتی وجه شبه از اموری است که با حس سامعه دریافت می‌شود:	
من که شاه سیاه پوشانم	چون سیه ابرزان خروشانم
(۱۸۰/۱۳)	
بلبل آسا بر او درود آورد	وز درختش چو گل فرود آورد



(۲۶۰/۵)

نعره‌ای زد چو طفل زهره‌شکاف یا زنی طفلش اوفتاده زناف

(۲۶۳/۴)

صبح هارون صفت چو بست کمر مرغ نالید چون جلاجل زر

(۲۸۴/۱)

بلبل آواز برکشید چو کوس همه شب تا به وقت بانگ خروس

(۳۱۸/۹)

بر سر سرو بانگ فاختگان چون طرب رود دلنواختگان

(۳۱۸/۱۱)

۵- وقتی وجه شبه از اموری است که با حش ذائقه دریافت می‌شود:

از یکی سو دونده آب فرات به گوارندگی چو آب حیات

(۶۴/۸)

انگبینی به روغن آلوده چرب و شیرین چو صحن پالوده

(۱۰۸/۶)

شربتی آب از آن زلال چو نوش یا بهمت ببخش یا بفروش

(۲۷۱/۳)

آفتابی هلال غیب‌غلب او نانی و رطبتی ناگزیده کس لب او

(۳۰۲/۳)

۶- وقتی وجه شبه از اموری است که با عقل و ادراک دریافت می‌شود:

شاه بیغمبران به تیغ و به تاج تیغ او شرع و تاج او معراج

(۶/۸)

چار یارش گزین به اصل و به فرع چار دیوار گنج خانه شرع

(۸/۴)

من کزان آب در کنم چو صدف ارزم آخر به مشتی آب و علف

(۱۸/۸)

پوست بی‌مغز دیده‌ایم چو خواب	مغز بی‌پوست داده‌ایم چو آب
(۲۱/۸)	(۲۱/۸)
ای نظامی مسیح تو دم تست	دانش تو درخت مریم تست
(۲۱/۷)	(۲۱/۷)
شه چو دریاست بی‌دروغ و دریغ	جزرومدش به تازبانه و تیغ
(۲۴/۴)	(۲۴/۴)
گوه‌رکان حرم دریده‌اوست	کان گوه‌ر درم خریدۀ اوست
(۲۷/۱)	(۲۷/۱)
آسمان با بروج اوبدرست	هفت خوان و دوازده رخ تست
(۳۰/۱۵)	(۳۰/۱۵)
همه عالم تنست و ایران دل	نیست گوینده زین قیاس خجل
(۳۱/۱)	(۳۱/۱)
بزم نوشیروان سپهری بود	کز جهانش بزرگمهری بود
(۳۱/۱۴)	(۳۱/۱۴)

همچنین رجوع کنید به بخش مربوط به مشابه و مشتبه.

۷- وقتی وجه شبه از اموری است که در دریافت آن آمیختگی حواس به

چشم می‌خورد: در بیت زیر:

معجزش خار خشک را رطبت رطبتش خار دشمن این عجبست

(۸/۹)

رطب به خار تشبیه شده است. هر چند این هر دو در حوزه حس باصره هم هستند اما خاصیت رطب شیرینی است که با حس ذائقه دریافت می‌شود و خاصیت خار خلدنگی است که با حس لامسه دریافت می‌شود از این رو در دریافت وجه شبه با آمیختگی حواس مواجهیم. در بیت زیر نیز که وجه شبه از امور متعدد است باد و حس باصره و ذائقه دریافت می‌شود:

میوه بر میوه سیب و سنجد و نار چون طبر خون ولی طبر زرد وار

(۲۴۹/۱)

چون طبرخون بودن میوه‌های مزبور که حاکی از سرخی آنهاست با حس باصره دریافت می‌شود ولی طبرزدوار بودنشان که حاکی از شیرینی آنهاست با حس ذائقه، که البته این مورد از مقوله آمیختگی حواس نیست بلکه چون وجه شبه دو چیز است با دو حس دریافت می‌شود. موضوع دیگر درباره آمیختگی حواس در دریافت وجه شبه آن است که در بعضی موارد انسان به باد تشبیه شده است که اگر باد را چیزی محسوب کنیم که اثرش را به وسیله حس باصره دریافت می‌کنیم آنگاه طرفین تشبیه هر دو با حس باصره دریافت می‌شوند و آمیختگی حواس در میان نیست ولی حقیقت آن است که باد با حس لامسه دریافت می‌شود و در این صورت در مواردی که انسان به باد تشبیه شده است در دریافت وجه شبه با آمیختگی حواس مواجهیم.

چند مورد از تشبیهاتی که در آن انسان به باد تشبیه شده است:

اشقرانگیخت شهریار جوان      سوی آن گرد شد چو باد روان

(۷۰/۹)

تسا تو انم چو باد نوروژی      نکنم دعوی کهن دوزی

(۸۳/۸)

در کمر جست ک رد عطف قبا      در دم شیر شد چو باد صبا

(۹۸/۶)

شاه از آن نوبهار کشمیری علوم اخوانست بویی چو باد شبگیری

(۱۴۷/۴)

تشبیه فشرده<sup>۴</sup>

تشبیهی است که در آن دو رکن وجه شبه و ادات تشبیه حذف شده و مشبه و مشبه به به صورت ترکیب اضافی شکل گرفته است. در این ترکیب معمولاً مشبه به مضاف است و مشبه مضاف الیه. در تشبیه فشرده ممکن است مشبه به امری حسی باشد و مشبه امری انتزاعی: کان جود (۲۴/۳)، یا مشبه به از موجودات وهمی باشد و مشبه از امور محسوس: ازدهای عنان (۱۳۱/۱۲)، یا مشبه به از موجودات وهمی باشد و

مشبه از مفاهیم انتزاعی: دیو آرزو (۹۱/۷)، یا مشبه به امری انتزاعی باشد و مشبه امری حسی: کیمیای سخن (۸۳/۱۲)، یا هر دو طرف تشبیه از امور محسوس باشند: ناخن برای انگشت (۸/۱۰)، یا هر دو طرف از امور انتزاعی باشند: کیمیای فتنه (۳۲۱/۹).

در تشبیهات فشرده هفت‌پیکر غالباً مشبه از امور انتزاعی است و مشبه به از امور محسوس.

۱- وقتی مشبه به از امور محسوس باشد:

الف: از عناصر طبیعت یا مظاهر آن است مانند:

گرد زوال (۳/۱)، باغ هفت چرخ کهن (۶/۶)، سیب مه (۸/۱۰)، دریای بیخودی (۱۳/۵)، نور شرع (۱۴/۱۲)، کان جود (۲۴/۳)، کان گزاف (۳۲/۵)، آب سخن (۳۶/۳)، غبار حسد (۵۰/۴)، خار حسد (۵۰/۵)، باغ سرمدی (۵۱/۲)، خرمن مهر و مردمی (۶۲/۷)، محیط سپهر (۱۱۲/۴)، گل جبهت (۱۱۵/۱۲)، صبح فتح (۱۳۵/۱۱)، خرمن عیش (۱۴۱/۶)، چشمه نور (۱۷۴/۱۱)، صبح روی (۱۷۴/۱۲)، باغ انجم (۱۹۷/۱۰)، شکوفه مهر (۲۳۵/۱)، ترنج پستان (۲۵۷/۱۲)، باغ روزگار (۲۶۴/۱۳)، باد صرع (۲۸۶/۶)، سیب زنج، نارستان (۲۹۹/۶)، چشمه آفتاب (۳۴۶/۳)، باغ ضمیر (۳۶۳/۴)، کشتزار هنر (۳۶۵/۵)، صبح نزول (۲۱/۶)، غبار غمناکی (۱۰۲/۱۳).

یا از اجرام سماوی است مانند:

آفتاب جلال (۲۶/۷)، سهیل جمال (۶۷/۱۳)، ماه عمر (۲۱۹/۵).

ب: نام حیوان یا پرنده یا خزنده است:

پیل چرخ (۴۹/۸)، خریخت (۱۵۶/۲)، مرغ امید (۱۶۴/۹)، آهوی شب (۱۶۷/۱۵)، مار نیرنگ (۲۱۲/۱).

ج: از عناصری است که رنگ سپاهی دارد:

کمند نیاز (۱۳/۷)، درع صبر + پیکان غم (۵۲/۸) تیغ صبح (۶۷/۱)، تیغ آفتاب (۱۲۵/۷)، تیغ یک میخ آفتاب + جوشن شب (۳۰۶/۷).

د: از اشیائی است که رنگ اشرافی دارد:

خزاین جود (۲/۴)، تاج خرسندی (۶/۳)، لعل آفتاب (۴۳/۳)، نگین دل (۹۱/۱۱)، سکه عشق (۱۰۳/۴)، گنج بوسه (۱۶۵/۸)، دو گوهر بصر (۲۷۲/۳)، گوهر چشم (۲۸۹/۱۶).

ه: صفت انسان یا عضوی از اعضا یا جزئی از اجزاء اوست:

ناف خلق (۲۶/۱)، مادرکن (۳۶/۲)، دست زور (۷۰/۳)، پنجه زور (۷۰/۱۰)، زنگی زلف (۱۱۷/۳)، چشم پرهیز (۱۲۴/۱۳)، نقاش باد (۱۳۶/۳)، هندوی خال (۱۶۶/۱۴)، سیفور شب (۱۸۱/۶)، شاه شب (۲۳۸/۱۶)، روی گل (۳۰۱/۱۱)، کاتب الوحی گل (۳۱۷/۵)، پیل‌بند زمانه (۳۵۸/۱۳)، تنگ‌چشمان معنی (۳۶۵/۱)، مادر خاک (۳ و ۲ و ۳۵۳/۱)، صرعیان طبع (۲۵۸/۴).

و: از مصنوعات است و در این صورت یا اسم مکان است یا از مصنوعات دیگری است که به نحوی با زندگی انسان بستگی دارد. قابل ذکر است که اسم مکان را با توسعی در معنی در نظر گرفته‌ایم و اسامی ولایت و اقلیم و نظایر آن را هم در این قسمت آورده‌ایم: I - وقتی مشابه تشبیه فشرده اسم مکان است:

گنج خانه شرع (۸/۴)، ایوان قدس (۱۰/۵)، ولایت جود (۳۰/۱۲)، گنج خانه غیب (۳۶/۵)، گنج خانه راز (۵۶/۷)، درگه کرم (۶۱/۱۲)، نگارخانه جود (۸۶/۵)، ملک عشق (۱۰۲/۱۵)، نشاط خانه خاک (۱۴۲/۷)، خانه‌هی کام و هوا (۱۴۳/۸)، میدان گفتگو (۱۶۴/۹)، اقلیم خوشدلی (۱۷۲/۱۰)، حجله ناز (۱۸۲/۷)، قلعه ماه (۱۹۳/۶)، خانه دولت (۱۹۸/۳)، گنج خانه خاک (۲۱۱/۳)، نگارخانه چین (۳۲۰/۴)، گور تنهایی (۳۵۰/۴)، ولایت خرد (۳۵۶/۳)، قلعه قناعت (۳۶۵/۷) II - وقتی که از سایر مصنوعات (و نیز اموری) است که به نوعی با زندگی انسان بستگی دارد.

آتش جوانی (۸۰/۹)، آتش لعل (۴/۷)، ناخن برای انگشت (۸/۱۰)، مهر مراد (۱۱/۲)، قفل هستی (۲۳/۱)، نقاب شب (۲۸/۸)، جلاجل ماه (۲۹/۳)، آتش حسد (۵۰/۶)، لوح سخن (۵۰/۱۱)، نقش نیکنامی (۵۱/۴)، گوی وحدت (۵۴/۳).

شمایل هنر (۵۵/۱)، طوق سرپرستی (۵۶/۳)، تخم بیداد (۵۷/۱۴)، ادیم یمن (۶۷/۱۳) کشتی بخت (۹۹/۶)، قفل غم (۱۰۱/۱۱)، سرمه فریب (۱۱۶/۱۷)، گوی سر (۱۲۵/۹)، مهره مار سنان (۱۳۱/۱۲)، تخم مهربانی (۱۳۴/۶)، گلشکر خنده (۱۴۰/۵)، معماری خواب (۱۶۷/۱۶)، زنجیر زلف (۱۶۹/۹)، حرف خرمی (۱۷۲/۱۳)، مهد ماه (۱۸۱/۶)، نقش مهر (۱۸۶/۱۱)، طشت مه (۱۸۸/۱)، بار دلتنگی (۱۹۲/۱۱)، مهد آفتاب (۱۹۳/۶)، می وصل (۲۱۳/۸)، نقاب زلف (۲۱۷/۲)، پرده جهان (۲۲۳/۱۱)، معماری ماه (۲۲۸/۶)، مهره مهر (۲۳۳/۵)، فواره نور (۲۴۷/۴)، پرده شرم (۲۶۰/۱۷)، پرده ظلمت (۲۶۳/۷)، نقاب مه (۲۶۵/۱)، چراغ دو چشم (۲۷۳/۷)، رسن زلف (۲۷۴/۹)، کلید نجات (۲۷۶/۲)، چراغ دیده (۲۷۶/۴)، جریده جهد (۲۸۷/۴)، پرندگل (۳۰۱/۱۱) تخم نیکویی (۳۱۴/۷)، مهر حق السکوت (۳۲۸/۶)، دیگ بیداد (۳۳۹/۱۰)، آتش کین (۳۴۳/۱۳).

۲- گاه مشبه به در تشبیه فشرده از امور انتزاعی است:

کیمیای سخن (۸۳/۱۲)، برات پیروزی (۱۰۵/۶)، کیمیای فتنه (۳۲۱/۹) و گاهی

۳- از موجودات وهمی:

دیو آرزو (۹۱/۷)، ازدهای سپهر (۱۲۰/۳)، ازدهای عنان (۱۳۱/۱۲)، دیو بوالفضولی؟ (۲۰۴/۲).

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

تمثیل

در تعریف تمثیل گفته اند: «شاخه‌ای از تشبیه است»، «و آن تشبیه حالی است به حالی از رهگذر کنایه، بدین گونه که خواسته باشی به معنایی اشارت کنی و الفاظی به کاربری که بر معنایی دیگر دلالت دارد اما آن معنا خود مثالی باشد برای مقصودی که داشته‌ای...»<sup>۵</sup>

در این نوشته تمثیل به مفهوم وسیعتری در نظر گرفته شده است و علاوه بر آنچه که تعریف فوق را شامل می‌شود، تعدادی از تشبیهات مرکب، که در آنها مشبه

و مشبه به امور متعددی هستند، و بعضی از ارسال‌المثلهایی که در ساخت آنها نیروی تخیل به کار رفته نیز ذکر شده است:

۱- چند نمونه از ارسال‌المثلهایی که در شمار تمثیل آورده‌ایم:

مرغی انگاشتم نشست و پرید      نه خر افتاده شد نه خیک درید  
(۱۷۰/۶)

چون درآمد رُخت به جلوه‌گری      عقل دیوانه شد که دید پری  
(۱۷۴/۱۴)

بختم از دور گفت کسای نادان      لیس قرسه وراء عبّادان  
(۱۷۶/۱۴)

هفت رنگست زیر هفت اورنگ      نیست بالاتر از سیاهی رنگ  
(۱۸۱/۷)

چاره‌ای بایدم نه خرد بزرگ      تارهد گوسفندم از دم گرگ  
(۲۲۳/۸)

واگهی نه که هرچه ما داریم      در نقاب مه اژدها داریم  
(۲۶۵/۱)

۲- چند نمونه از تشبیهات مرکبی که جزء تمثیل آورده‌ایم:

به طبرزد شکر بر آمیزد      بر طبر خون ز لاله خون ریزد  
(۳۱۰/۸)

میل در سر مه‌دان نرفته هنوز      بازیسی باز کرد، گنبد کوز  
(۳۱۲/۳)

دامن دلبرش گرفته به چنگ      چون دری در میانه‌ی دو نهنگ  
(۳۱۲/۱۳)

دُر ناسفته را به مرجان سفت      مرغ بیدار گشت و ماهی خفت  
(۳۱۵/۱)

من بدو زنده دل چو شب به چراغ      اوبه من شادمان چو سبزه به باغ

(۳۳۷/۱۱)

۳- چند نمونه برای آنچه که اصولاً تمثیل نامیده می‌شود و تعریفش در آغاز این مبحث آورده شد:

بر پرندار چه صورتی زیباست      مار در حلقه خار در دیباست  
(۲۲۲/۱۵)

در کنارش کشد چنانکه هواست      سرخ گل در کنار سروروست  
(۳۱۰/۵)

خرمن گل در آورید به بر      مغز بادام در میان شکر  
(۳۱۲/۲)

شاه اگر مست خصم هشیارست      شحنه گر خفته دزد بیدارست  
(۳۲۲/۶)

و از این قبیل است: (۱۰/۲، ۱۵/۳، ۱۵/۸، ۱۶/۳، ۲۱/۳، ۲۴/۷، ۲۸/۱۲، ۳۲/۶، ۳۴/۵، ۳۹/۱، ۴۰/۹، ۴۱/۶، ۴۱/۹، ۴۷/۴، ۴۷/۸، ۴۸/۴ و ۷، ۵۲/۲ و ۱۲، ۵۴/۱۵، ۵۵/۷، ۵۶/۱۳، ۵۷/۴، ۵۷/۶، ۵۸/۴، ۵۹/۱۳ و ۱۴، ۶۰/۱۸، ۶۳/۲، ۶۵/۱۰، ۶۵/۱۸، ۶۷/۲، ۶۸/۸، ۷۲/۸، ۷۵/۶، ۷۵/۹، ۷۵/۱۰، ۸۰/۱۰، ۸۱/۷، ۸۲/۷، ۸۳ و ۱۰/۱۱، ۸۴/۱، ۸۵/۹، ۸۷/۷، ۸۸/۱۲، ۸۹/۱۳، ۹۰/۱، ۹۱/۱۲، ۹۲/۱۳، ۹۳/۷، ۹۳ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۰ و ۸ و ۹، ۹۴/۵ و ۹ و ۱۰، ۹۵/۱۱، ۹۷/۴، ۹۷ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۰ و ۹، ۹۹/۱۴، ۱۰۲/۶، ۱۰۵ و ۵ و ۱۵، ۱۰۶/۱، ۱۰۹/۱۴، ۱۱۰/۳، ۱۱۲/۱، ۱۱۴/۲، ۱۱۵/۲، ۱۱۷/۶، ۱۱۹/۳ و ۴، ۱۲۶/۷ و ۱۴، ۱۲۸/۱۳، ۱۲۹/۴، ۱۳۰/۳، ۱۳۲/۸، ۱۳۳/۵ و ۱۱ و ۱۵، ۱۳۴/۷، ۱۳۵/۵، ۱۳۸/۶، ۱۳۸/۷، ۱۳۹/۴ و ۵، ۱۴۰/۱، ۱۴۲/۱، ۱۴۶/۸، ۱۴۷/۳، ۱۴۷ و ۷ و ۱۱ و ۱۵، ۱۵۰/۳ و ۵ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۵، ۱۵۱/۱۲، ۱۵۲/۱۴، ۱۵۴/۱۵، ۱۵۵/۵، ۱۵۶/۲، ۱۵۷/۳، ۱۵۷/۷ و ۹، ۱۵۹/۴، ۱۶۰/۴، ۱۶۱/۱، ۱۶۱ و ۴ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۳ و ۱۵، ۱۶۲/۷ و ۱۳ و ۱۵، ۱۶۴/۹، ۱۶۵/۱۱، ۱۶۶/۶، ۱۶۷ و ۱۳ و ۱۲ و ۴ و ۵، ۱۶۹/۸ و ۱۱ و ۱۳، ۱۷۰/۳، ۱۷۲/۱۰، ۱۷۲ و ۱۳ و ۱۲ و ۱۰ و ۹ و ۸ و ۷ و ۱۴، ۱۷۶/۵ و ۶ و ۸ و ۱۳ و ۱۷





از معشوق (۱۸۸/۴)، ترنج طبع گشای: استعاره از پستان (۲۵۸/۱)، خرمن گل: استعاره از معشوق (۳۱۲/۳)، رطب: استعاره از لب (۲۶۸/۸: ۲۳۳/۱۴)، رطب دانه: استعاره از معشوق (۱۸۷/۱۶)، سرخ سیب: استعاره از آتش (۱۳۸/۱)، سرخ سیب شهد آمیز: استعاره از معشوق (۲۱۵/۶)، سرخ گل: استعاره از معشوق (۲۳۴/۱۵)، سمن: استعاره از نقاب سپید (۱۱۷/۶)، شکوفه: استعاره از انسان (خیر) (۲۸۰/۱۲)، شکوفه پاک: استعاره از انسان منزّه (۵۰/۴)، شکوفه نعر: استعاره از زن زیبا (۱۷۸/۷)، طبر خون: استعاره از آلت تناسلی زن (۳۱۰/۸)، عناب: استعاره از آتش (۱۳۷/۹)، غنچه گل: استعاره از دهان (۲۳۵/۷)، فندق: استعاره از زغال؟ (۱۳۷/۹)، گل: ۱ - استعاره از چهره (۲۸۱/۱۱، ۱۱۶/۱۵)؛ ۲ - استعاره از معشوق (۲۹۶/۶، ۱۱۹/۴)؛ ۳ - استعاره از سخن (۳۵/۲)؛ ۴ - استعاره از فرزند کرب ارسلان (۲۸/۱۲)، گل سوری: استعاره از رخسار (۱۱۷/۶)، گل صدبرگ: استعاره از معشوق (۲۶۱/۹)، گل گلاب انگیز: استعاره از معشوق (۱۸۷/۱۵)، لاله: ۱ - استعاره از رخسار (۱۱۶/۱۸، ۵۴/۱۰)؛ ۲ - استعاره از آتش (۱۳۸/۱۳)؛ ۳ - استعاره از آلت تناسلی مرد (۳۱۰/۸)، نار: ۱ - استعاره از پستان (۱۷۳/۳، ۳۰۲/۵)؛ ۲ - استعاره از گونه (۲۳۳/۱۴)، نار و نارج: استعاره از پستان (۳۰۰/۹)، (دو) نرگس: استعاره از (دو) چشم (۲۷۳/۸، ۲۷۹/۷)، (دو) نرگس مست استعاره از (دو) چشم (۱۱۶/۱۵، ۲۳۴/۲)، یاسمن: استعاره از موی سپید (۳۴۹/۱۰).

ب: گیاهان (درختان):

برگ بهار: استعاره از ستاره (۱۹۷/۱۰)، درخت: استعاره از دانش (۲۱/۸)، درخت عالی شاخ: استعاره از اسرار آفرینش (۲۰۴/۱)، سبزه زمردوار: استعاره از آسمان (۱۹۷/۱۰) سرو: ۱ - استعاره از معشوق (۲۷۴/۸، ۲۸۶/۶)؛ ۲ - استعاره از قامت معشوق (۱۱۶/۱۸)؛ سرو بلند: ۱ - استعاره از معشوق (۲۳۵/۷)؛ ۲ - استعاره از مرد بالا بلند (۲۷۹/۷)، سروین: استعاره از مرد (بهرام) (۳۴۹/۱۰)، سرو پربار: استعاره از قامت معشوق (۳۰۲/۵)، سرو سوسن بوی: استعاره از اندام (۱۹۶/۶)،

سرو سیمین: ۱- استعاره از معشوق (۲۶۱/۹)، ۲- استعاره از اندام معشوق (۱۱۷/۱)، سرو قامت: استعاره از معشوق (۳۰۱/۶)، سرو نازنده: استعاره از معشوق (۱۹۰/۱۴)، خردمند سرو: استعاره از معشوق (۱۹۷/۱۱) دو سرو: استعاره از دوزن زیبا (۳۱۲/۱۲)، زان سرو: استعاره از معشوق (۱۱۱/۸، ۳۰۹/۱)، سهی سرو: ۱- استعاره از معشوق و زن زیبا (۳۰۴/۱، ۱۳۵/۵، ۱۶۱/۶)؛ ۲- استعاره از قامت راست (۵۴/۷)، شاخ هفت بیخ: استعاره از هفت آسمان (۴۵/۱۲)؛ گیا: استعاره از پوست گور (۷۲/۸).

### ج- اجرام سماوی:

ماه (مه): ۱- استعاره از معشوق و دختر و زن زیبا (۱۱۰/۴، ۱۱۱/۱۷، ۱۱۸/۴، ۱۱۹/۳، ۱۲۰/۱۳، ۱۶۳/۸، ۱۶۳/۹، ۱۶۵/۱۰، ۱۷۱/۵، ۱۷۲/۱۰، ۱۷۲/۱۴، ۱۹۴/۴، ۱۹۸/۱۴، ۱۹۹/۱، ۲۱۹/۱۱، ۲۲۱/۵، ۲۶۰/۷ و ۱۱، ۲۶۰/۱۷، ۲۶۱/۸ و ۱۰ و ۹ و ۸ و ۲۸۸/۸، ۳۰۰/۵، ۳۰۹/۳)؛

۲- استعاره از رخسار زیبا (۱۱۶/۱۶، ۱۱۷/۱، ۱۱۷/۶، ۱۱۹/۳، ۲۶۲/۸، ۲۹۹/۱۱، ۳۰۰/۷)؛ ۳- استعاره از بهرام (۵۸/۷)

همچنین: ماه آفتاب پرست (۲۱۵/۴)، ماه آفتاب نشان (۱۷۳/۵)، ماه بخشیده (۱۶۶/۱۲)، ماه بزم آرای (۲۱۴/۹)، ماه تنها خرام (۱۹۹/۱۲)، (خرامنده) ماه خرگاهی (۲۲۷/۳، ۲۷۵/۴)، ماه دوشینه (۳۱۴/۱۶)، ماه دوهفته (۱۱۷/۷)، ماه زیبا (۱۷۴/۵)، ماه زیبا چهر (۱۷۳/۵، ۲۶۷/۸)، ماه مهربان (۱۹۵/۸)، ماه مهر پرست (۲۶۹/۵)، نیز استعاره از زن و معشوق زیباست. آفتاب: ۱- استعاره از معشوق و زن زیبا (۷۸/۲، ۱۶۱/۲، ۱۷۲/۱۰)؛ ۲- استعاره از بهرام (۶۴/۴، ۹۹/۱)؛ ۳- استعاره از آتش (۱۳۸/۲)، آفتاب گلشن: استعاره از معشوق (۱۷۴/۱۱)، بلند آفتاب: استعاره از پادشاه (۳۶۶/۵)، زهره: استعاره از معشوق (۲۱۶/۵)، ستاره: ۱- استعاره از عاشق (۱۷۲/۱۴)؛ ۲- استعاره از در خوشاب (۱۱۷/۴)، آسمان: استعاره از بهرام (۱۴۰/۱۰)، ستاره سحری: استعاره از زن زیبا (۱۶۱/۳)، سهیل: استعاره از بهرام (۸۵/۳)، مهر: استعاره از روی زیبا (۳۳۷/۳)، نجم

ایمانی: استعاره از بهرام (۶۷/۱۲)، هفت سپهر: استعاره از هفت گنبد (۱۴۴/۸).

د- کوه و دریا و چشمه و آب و...:

آب: استعاره از سخاوت (۳۴/۶)، باغ ابراهیم: استعاره از آتش (۱۳۸/۵)، بیستون: استعاره از منقار پرند (۱۵۷/۳)، بیستون هفت‌ستون: استعاره از هفت گنبد (۱۴۵/۳)، جوی‌انگین: استعاره از سخن شیرین (۲۶۸/۸)، چشمه: ۱ - استعاره از بهرام (۵۸/۸)؛ ۲ - استعاره از انسان خردمند (۲۲۵/۴)؛ ۳ - استعاره از خورشید (۳۴/۲)؛ ۴ - استعاره از تیر (۷۵/۳)؛ چشمه‌آب: استعاره از بهرام؟ (۱۹۰/۱۴)، چشمه‌رحیق: استعاره از لب (۲۶۱/۱۰)، چشمه‌قند: ۱ - استعاره از معشوق (۲۶۱/۱۱)؛ ۲ - استعاره از سخن شیرین (۱۹۸/۶)، چشمه‌نور: ۱ - استعاره از خورشید (۳۱۴/۱۰)؛ ۲ - استعاره از معشوق (۱۷۴/۱۱)، چارسوی غم: استعاره از جهان مادی (۳۵۶/۷)، حبش: استعاره از سرزمین نظامی (۴۶/۹)، ختن: استعاره از باغ (۳۰۲/۱۱)، خیل خانه‌خاکی: استعاره از جهان (۱۰۲/۱۳)، دریا: استعاره از جوان عاشق (۲۳۱/۸)، دو چشمه: استعاره از دو شاخ تیر (۷۵/۳)، روضه: استعاره از آتش (۱۳۹/۶)، ریگ‌آبدار: استعاره از انسان (= شر) (۲۷۱/۱)، غار: استعاره از جهان مادی (۳۵۷/۷)، کان لعل: استعاره از بیکارت (۲۳۳/۱۳)، گلستان: استعاره از زن کرب‌ارسلان (۲۸/۱۲)، یخ: استعاره از زمین (۳۵۸/۹)، قطبی از پیکر جنوب و شمال: استعاره از قصر خورنق (۶۰/۷)، آب حیات: استعاره از آلت تناسلی زن (۳۰۴/۱۱)، آب کوثر: استعاره از شراب (۲۶۸/۴)، بهشت ۱ - استعاره از مسند وزارت (۳۳۱/۱۵)؛ ۲ - استعاره از حجره‌ای در خورنق (۸۰/۱) دوزخ: ۱ - استعاره از زندان (۳۳۱/۱۵)؛ ۲ - استعاره از آتش (۱۳۹/۶).

۲ - وقتی عنصر سازنده استعاره یکی از مظاهر طبیعت است: ابر: استعاره از دست‌بخشنده (۳۰/۶)، تندباد بی‌اجل: استعاره از شر (۸۰/۱۲)، دو صبح زیباچهر: استعاره از دو فرزند الب ارسلان (۲۷/۸)، باد: استعاره از اسب (۸۰/۱۲)، سواد: استعاره از گیسو (۳۰۰/۴)، شب‌تار: استعاره از لباس سیاه (۱۸۰/۱۰)، شب‌تیره: استعاره از یزدگرد (۵۷/۱)، شکفته‌بهار: استعاره از زن

زیباروی (۲۸۶/۱۲)، ظلمت: استعاره از زغال (۱۳۸/۳)، ظلمات: استعاره از زغال (۱۳۸/۷)، غبار: استعاره از صرع (۲۸۶/۱۲)، گردیاقوت: استعاره از پرتو خورشید (۲۲۹/۷)، نوبهار: استعاره از زن (۱۴۷/۴)، نور: استعاره از زن زیبا؟ (۱۷۲/۸)، نوربی حجاب: استعاره از خداوند (۱۹۷/۱۰)، نورچشم: استعاره از معشوق (۲۶۱/۱۱).

۳- وقتی عنصر سازنده استعاره نام انسان، صفت او یا از امور وابسته به وی است:

آفت دیو: استعاره از صرع (۲۸۵/۳)، ترانه: استعاره از زن (۱۶۳/۱۶)، ترک: استعاره از آتش (۱۳۸/۴)، جان دیده: استعاره از معشوق (۱۸۷/۱۶)، چشم روشن: استعاره از معشوق (۱۷۴/۱۱)، خزف گوهران: استعاره از دیوها (۲۶۳/۸)، خلیفه شام: استعاره از ماه (۱۲/۱۰)، خون: استعاره از آتش (۱۳۷/۸)، دیباروی: استعاره از سیم و زر مسکوک (۱۵۲/۱۵)، دیده جان: استعاره از معشوق (۱۸۷/۱۶)، روشنان: استعاره از زنان زیبا (۲۹۲/۳)، رومی: استعاره از رخسار سپید (۱۶۱/۱۱)، روی بستگان سپهر: استعاره از اسرار آسمانی (۵۹/۱۲)، زنگی: استعاره از گیسو (۱۶۱/۱۱)، سبزیپوشان: استعاره از فرشتگان (۱۰/۱)، سلطان مشرقی: استعاره از خورشید (۲۸۴/۲)، سلیمان: استعاره از بهرام (۱۹۸/۱)، شاه انجم ۱- استعاره از خورشید (۳۱۵/۱۲)؛ ۲- استعاره از پادشاه (بهرام) (۳۳۸/۸)، شاه خوبان: استعاره از زن زیبا (۲۵۹/۴)، شاهدان قصر بهشت: استعاره از زنان زیبا (۲۹۸/۱۲)، شاه شکرلبان: استعاره از زن زیبا (۱۷۳/۱۰)، شیروان: استعاره از ستارگان (۱۰/۶)، عروسان چرخ: استعاره از ستارگان (۱۷/۹) عطر سایان شب: استعاره از فرشتگان (۱۰/۸)، کوره تابان کیمیای سپهر: استعاره از منجمان (۶۰/۶)، گل افشانی: استعاره از محل نمایش زنان زیبا (۲۹۸/۴)، لشکر روم: استعاره از چهره (۱۶۱/۹)، گنجه خیزر و می کار: استعاره از سخن شاعر (۳۶۱/۳)، لشکر رنگ: استعاری از موی (۱۶۱/۹)، لعل بیوند: استعاره از نویسنده داستان بهرام گور (۳۴۸/۱۴)، نقطه خط اولین پرگار: استعاره از پیامبر اکرم (۶/۵)، نوبر باغ

هفت چرخ کهن: استعاره از پیامبر اکرم (۶/۶)، هفت‌کیمیا: استعاره از هفت زن بهرام (۱۳۴/۷)، نوعروس: استعاره از آتش (۱۳۸/۹)، هندو: استعاره از عاشق (۱۶۸/۱۸)، هندوان: استعاره از غمها (۱۶۵/۲)، یوسف: استعاره از عاشق (۳۰۵/۱۶)، فرشته‌پناه: استعاره از گور (۳۵۰/۸).

گاهی کلمه‌ای که استعاره از چیزی واقع شده از آن دسته از موجودات نامرئی است که اگر موجود شوند به صورت انسان خواهند بود مانند:

پری: استعاره از معشوق وزن: (۱۷۱/۱۵، ۱۸۶/۱۰، ۱۸۹/۱۶، ۱۹۸/۱، ۲۱۳/۴، ۲۱۳/۵، ۲۲۳/۶، ۲۳۲/۱، ۲۸۵/۳، پری‌زاد(ه) ۱- استعاره از معشوق و زن (۱۶۲/۳، ۲۱۳/۵، ۲۷۹/۹، ۳۰۳/۶)؛ ۲- استعاره از کودک (فرزند سلیمان) (۱۸۹/۱۶)، حور: استعاره از زن زیبا (۱۶۰/۹، ۱۷۲/۸، ۲۱۷/۴، ۲۶۸/۵)، حورالعین: استعاره از زن زیبا (۱۸۴/۱۱، ۲۶۸/۴)، زبانی‌زشت: ۱- استعاره از زندانیان (۳۳۱/۱۵)؛ ۲- استعاره از انسان (شر) (۲۸۰/۱۳). فرشته‌فلکی: استعاره از زن زیبا (۲۷۵/۱۳).

۴- وقتی عنصر سازنده استعاره حیوان یا پرنده یا خزنده یا از متعلقات آنهاست:

آهوی ترک چشم: استعاره از زن زیبا (۱۴۷/۷)، پسر: استعاره از پشت اسب یا زین؟ (۲۴۲/۷)، پرنده: استعاره از اسب (۲۴۲/۷)، پیرگرگ روبه باز: استعاره از دنیا (۱۷۵/۱۰)، تندشیر: استعاره از بهرام (۹۵/۱۳، ۱۰۸/۱۲)، خر: استعاره از جسم (۴۹/۲)، دوپیل ناوردی: استعاره از شب و روز (۴۹/۱۰)، دهانه شیر: استعاره از افق (۲۴۴/۱۰)، روبه‌هان: استعاره از افراد بزدل (۹۸/۱۴)، ستور: استعاره از جسم (۵۲/۴)، سمور: استعاره از تاریکی (۳۰۶/۷)، سیاه‌شیر: استعاره از مرد (۳۰۳/۱۲)، سیمرخ آفتاب شکوه: استعاره از مرد خردمند (۲۲۴/۱۵)، شیر ۱- استعاره از رقیب (۱۹۵/۱۴)؛ ۲- استعاره از بهرام (۷۳/۹، ۱۱۶/۱۳، ۱۱۸/۲)؛ ۳- استعاره از اسب (۱۲۶/۱۰، ۱۳۴/۷)، شیر آتشین‌بیشه: استعاره از بهرام (۸۰/۱۰)، شیر نر: استعاره از بهرام (۸۵/۴)، غزال سیم‌اندام: استعاره از زن زیبا

(۱۱۲/۱۱)، کبک علوی خرام: استعاره از براق (۱۱/۵)، گور: استعاره از زن (۳۰۴/۱۲)، گور عیار: استعاره از بهرام (۵۸/۹)، مار: استعاره از رقیب (۱۹۵/۲)، مرغ: استعاره از خورشید (۳/۵)، مرغ صبحگاهی: استعاره از خورشید (۲۳۸/۵).

گاه کلمه‌ای که استعاره از چیزی واقع شده از آن دسته از موجودات موهوم یا نامرئی است که اگر موجود شوند به صورت حیوان خواهند بود: ازدها: ۱ - استعاره از بهرام (۸۵/۲)، ۲ - استعاره از دنیا (۴۱/۷، ۴۱/۸)؛ ۳ - استعاره از رقیب (۱۹۵/۱)؛ ۴ - استعاره از زلف (۲۹۹/۵)؛ ۵ - استعاره از شمشیر (۱۲۶/۱۰)؛ ۶ - استعاره از پلیدی (۲۶۵/۱)، اهرمن: استعاره از ازدها (۷۵/۱۰).

۵ - وقتی عنصر سازنده استعاره یکی از مصنوعات است:

الف - از مصنوعاتی است که رنگ اشرافی دارد:

الماس: استعاره از شمشیر (۸۰/۸)، پیروزه: استعاره از جامه کبود (۸۲/۷)، تاج سخن: استعاره از پیامبر اکرم (۶/۶)، تاج زر: استعاره از شعله شمع (۳۸/۹)، تاج عنبر: استعاره از گیو (۱۱۷/۲)، دُر: ۱ - استعاره از سخن و غزل (۶۵/۱۷)، ۱۶۳/۱۶، ۱۹/۴، ۳۰۵/۱۳؛ ۲ - استعاره از نسخه (کتاب) (۱۷/۴)؛ ۳ - استعاره از تیر (۱۰۷/۸)؛ ۴ - استعاره از آلت تناسلی زن (۱۷۶/۸)؛ ۵ - استعاره از پیه حیوان (۷۳/۳)؛ ۶ - استعاره از دندان (۳۹/۱)، درة التاج عقل: استاره از پیامبر اکرم (۶/۶)، دو گوهر (جفت): استعاره از دو چشم (۲۹۱/۲ و ۳)، سیم: استعاره از اندام (۱۴۹/۱۵، ۳۰۰/۴) سیم ساده: استعاره از اندام (۱۷۴/۴)، سیم مراد: استعاره از اندام (۳۰۰/۴)، عقیق: ۱ - استعاره از لب (۱۹۸/۶، ۲۹۴/۱)؛ ۲ - استعاره از خون (۷۳/۳)؛ ۳ - استعاره از بهرام (۸۲/۷)؛ ۴ - استعاره از آلت تناسلی زن (۲۶۱/۱۰)، عقیق تر: استعاره از رخسار (۲۱۲/۴)، گرامی در: استعاره از معشوق (۲۸۱/۳)، گنج: استعاره از آلت تناسلی زن (۲۳۴/۳)، گنج در: استعاره از آلت تناسلی زن (۳۱۰/۷)، گنج کیخسروی: استعاره از بهرام (۳۵۰/۱۵)، گنج گهر: استعاره از آلت تناسلی زن (۱۹۵/۶)، گنجینه: ۱ - استعاره از آلت تناسلی زن

۱۷۸/۸)، ۲- استفاده از بیکارت (۱۷۴/۶)، گوهر (گهر): ۱- استعاره از زن زیبا (۱۱۷/۹، ۱۲۰/۸، ۱۳۴/۹، ۱۶۶/۸): ۲- استعاره از دوشیزه (۲۸۸/۴): ۳- استعاره از انسان (خیر) (۲۹۰/۱۵): ۴- استعاره از چشم (۲۸۰/۹، ۲۸۰/۱۰): ۵- استعاره از صنعت شعری (۱۸/۵): ۶- استعاره از آلت تناسلی زن (۱۹۵/۶)، گوهر نهنگ آویز: استعاره از تصویر زن زیبا (۲۲۲/۱۲)، لعل: ۱- ۱- ۱- استعاره از لب (۱۵۰/۵، ۱۶۰/۱۲، ۱۸۲/۸، ۳۰۵/۱۳): ۲- استعاره از اشک خونین (۳۹/۱)، لعل تازه: استعاره از لب (۹۹/۱۴)، لعل ریزه: استعاره از تاریخ شهریاران (۱۶/۱۰)، لعل کان: استعاره از افسانه سرخی (۲۱۵/۱۱)، لعل یکتا: استعاره از زن زیبا (۲۳۱/۴)، لؤلؤ: استعاره از غنچه (۳۱۷/۱)، لؤلؤتر: ۱- استعاره از گل (۳۶۱/۹): ۲- استعاره از سخن (۹۹/۱۴)، مروارید: استعاره از اشک (۱۹۹/۳)، نسفته در: استعاره از دوشیزه (۱۶۳/۱۶)، نقره: استعاره از آسمان (۲۳۶/۹)، یاقوت: استعاره از شراب (۲۶۰/۱۵)،

ب: از مصنوعات است که رنگ سپاهی دارد:

تیریک زخمه: استعاره از عشق (۱۹۹/۲)، دشنه تیز: استعاره از نور آفتاب (۵۶/۵)،

ج: از مصنوعات است که به نحوی با زندگی بشر بستگی دارد:

آب گل: استعاره از اشک (۱۱۹/۴)، آینه: استعاره از خورشید (۳۱۶/۳)، بتان: استعاره از زنان زیبا (۲۵۸/۵، ۳۰۶/۶، ۳۰۶/۹)، بتان خرگامی: استعاره از زنان زیبا (۲۹۹/۱۱)، بت گلندام: استعاره از زن زیبا (۱۱۲/۱۴)، بند: استعاره از کوری (۲۷۹/۸)، پرده: استعاره از اسرار آفرینش (۲۰۳/۱۲)، پرنیان: استعاره از آتش (۱۳۸/۵)، ترازوی صبح: استعاره از خورشید (۱۸۲/۱)، تنگوشا: استعاره از قصر خورنق (۶۰/۷)، چاربالش: استعاره از چهار عنصر (۱۴۷/۸)، چراغ: ۱- استعاره از معشوق (۳۳۸/۱): ۲- استعاره از چشم (۲۷۳/۷)، چراغ جهان: استاره از بهرام (۱۸۲/۲)، چراغ کلیم: استعاره از آتش (۱۳۸/۵)، چراغ وجود: استعاره از سلیمان (ع) (۱۸۹/۶)، حجره: استعاره از جهان مادی (۳۵۶/۷)،



حریر: استعاره از دفتر شعر (۲۰/۳)، حریر سیاه: استعاره از ظلمت (۲۴۶/۱۳)،  
 حصار پیروزه: استعاره از آسمان (۱۵۹/۳)، خجسته چراغ: استعاره از ماه  
 (۲۵۰/۷)، خرمن گل: استعاره از اندام زن (۱۹۹/۴)، خرابه: استعاره از دنیا  
 (۴۸/۷)، خزوپرند: استعاره از اندام: (۱۸۷/۱۱)، خزینه: استعاره از آلت تناسلی  
 زن (۱۷۸/۱۱)، خزینه قند: استعاره از آلت تناسلی زن (۱۷۹/۷)، درج قند:  
 استعاره از آلت تناسلی زن (۱۹۶/۱۱)، درج گهر: ۱- استعاره از دهان (۱۴۷/۵)؛ ۲  
 - استعاره از بینایی (۲۷۹/۸)، در گنج: استعاره از بکارت (۲۸۸/۴)، در گنج  
 خانه: استعاره از بکارت (۳۱۰/۷)، دواج بر طاسی: استعاره از روز (۳۰۶/۷)، دو  
 سراپرده سید و سیاه: استعاره از روز و شب (۳/۶)، دریچه تنگ: استعاره از قریه  
 (۱۱۴/۱۱)، دکان قصابی: استعاره از دنیا (۴۵/۲)، رباط کهن: استعاره از دنیا  
 (۵۰/۸)، زنگ خورشید: استعاره از ابر زمستانی (۳۱۶/۳)، سبیکه سیم: استعاره  
 از زن سیداندام (۱۴۸/۳)، سراج منیر: استعاره از پیامبر اکرم (۱۱/۱۲)، سرمه  
 فلک پرورد: استعاره از ظلمت (۲۹۲/۷)، سفالین خم: استعاره از آسمان  
 (۴۵/۱۱)، سیما: استعاره از خاکستر (۱۳۷/۹)، شب چراغان: استعاره از زنان  
 زیبا (۱۶۱/۶)، شراره گرم: استعاره از پند (۶۵/۲)، شکر: استعاره از لب  
 (۱۴۷/۱۱، ۳۰۴/۹)، شکرپاره: استعاره از زن (۱۶۱/۵)، شمع: استعاره از معشوق  
 (۳۳۸/۱)، شمع شکرافشان: استعاره از زن زیبا (۱۸۲/۸)، صنم: استعاره از زن  
 (۳۰۶/۹)، طبرزد: ۱- استعاره از سخن شیرین (۱۸۲/۸)، ۲- استعاره از آلت  
 تناسلی زن (۳۱۰/۸)، طشت خون: استعاره از شفق (۱۲۵/۷)، عبیر: استعاره از  
 شعر (۲۰/۳) عقد پروین: استعاره از مروارید (۱۱۷/۱)، علاقه در: استعاره از  
 داستان بهرام گور (۳۴۸/۱۴)، عنبر: استعاره از سیاهی (۱۵۴/۱۵)، غالیه:  
 استعاره از موی بناگوش (۷۸/۸)، قواره نور: استعاره از اشعه؟ (۲۴۷/۴)، قفل  
 زرین: استعاره از بکارت (۱۹۶/۱۱)، قیر: ۱- استعاره از زغال (۱۳۸/۲)، ۲-  
 استعاره از تاریکی (۲۳۶/۹)، کلاله حور: استعاره از زغال (۱۳۸/۳)، کوره:  
 استعاره از بیابان (۲۶۹/۱۲)، کهربا: استعاره از آتش (۱۳۸/۳)، گنبد سیم: استعاره

از زن سپیداندام (۱۸۶/۱۵)، لعبت: استعاره از زن (۲۶۱/۱)، لعبتان حورسرسشت: استعاره از زنان زیبا (۲۵۸/۳)، لعبتان حورنژاد: استعاره از زنان زیبا (۳۰۳/۳)، لعبت چین: استعاره از زن زیبا (۲۶۱/۹)، مشک: ۱- استعاره از گیسو (۱۱۶/۱۶)، ۲- استعاره از شعر (۲۰/۶)؛ ۳- استعاره از زغال (۱۳۸/۲)، موم افسرده: استعاره از افسانه‌های مشور هفت‌پیکر (۱۵/۷)، مهر: استعاره از بیکارت (۲۳۴/۳، ۳۰۴/۱۱)، مهر خشک: استعاره از برقع (۲۱۲/۴)، مهر یاقوت: استعاره از آلت تناسلی مرد (۲۱۶/۱۰)، مهر گوهر: استعاره از بیکارت (۲۳۴/۳)، نعل چارمیخ: استعاره از چهارعنصر (۴۵/۱۲)، نواله نور: استعاره از آتش (۱۳۸/۳)، نواله نوش: استعاره از وصال (۱۷۸/۱۰) نورد: استعاره از آسمان (۶۱/۳)، نوش‌نامه: استعاره از تصویر زن زیبا (۲۲۲/۷)، هفت گنج‌خانه راز: استعاره از هفت گنبد (۳۶۴/۷)، هفت لوح چارسرسشت: استعاره از آسمان؟ (۳۵۷/۱۰)، و از این قبیل است: (۳/۶، ۱۱/۲، ۲۰/۶، ۲۴/۱، ۲۸/۶، ۲۹/۷، ۴۲/۳، ۴۷/۱۰، ۵۵/۱، ۶۱/۳، ۶۲/۹، ۶۵/۲، ۶۵/۱۰، ۱۱۷/۲، ۱۱۶/۱۶، ۱۱۲/۱۴، ۷۸/۱۰، ۷۴/۴، ۷۳/۴، ۷۲/۸، ۷۱/۱۴، ۶۵/۱۰، ۱۱۹/۴، ۱۲۴/۶، ۱۲۶/۵، ۱۳۸/۳، ۱۳۸/۵، ۱۴۷/۳، ۱۴۷/۱۱، ۱۴۷/۵، ۱۵۴/۱۵، ۱۶۰/۸، ۱۶۰/۱۶، ۱۶۱/۴، ۱۶۱/۵، ۱۶۳/۱۶، ۱۷۶/۱۳، ۱۷۷/۶، ۱۷۸/۱۱، ۱۷۹/۷، ۱۸۲/۱، ۱۸۲/۲، ۱۸۲/۸، ۱۸۶/۵، ۱۸۹/۶، ۲۱۵/۱۱، ۲۱۶/۶، ۲۳۶/۴، ۲۷۵/۳، ۲۹۲/۳، ۲۹۴/۱، ۳۰۰/۶، ۳۰۴/۹، ۳۰۶/۷، ۳۱۴/۲، ۳۴۸/۱۴، ۳۴۶/۳)

مجاز

«استعمال لفظ است در غیر معنی حقیقی آن»<sup>۶</sup> با توجه به اینکه اراده معنی حقیقی لفظ محال است. در این مبحث فقط آن دسته از اسنادهای مجازی که در آنها صفت یا خصوصیتی بجز صفات و خصوصیات انسان به چیزی نسبت داده شده مورد نظر است زیرا که آن گروه از اسنادهای مجازی که در آنها صفات و خصوصیات انسانی به چیزی نسبت داده شده در مبحث تشخیص گسترده آمده است که پس از این خواهیم دید:

در پیکار و کینه باز کند (۸۲/۹)	تیغ بردشمنان دراز کند
کینه را در گشاد و بست میان (۸۴/۵)	بر طلب کردن کلاه کیان
در انصاف و عدل بگشایم (۱۰۰/۵)	روزگی چند چون بر آسایم
عشق را در زدی و چون نزدی (۱۰۳/۲)	نفس از عاشقی برون نزدی
آرزوی مرا در اندر بست (۱۵۱/۹)	این سخن گفت و رخت بر خربست
به نشاط می و نوای غنا (۱۸۲/۶)	خرمی را در او نهاد بنا
چونکه بد مهر دید باز فروخت (۱۸۴/۴)	هر که را جامه ای ز مهر بدوخت
کشت ماری وز ازدهایی رست (۱۸۶/۱۶)	در یک آرزو به خود در بست
هیچ خدمت رها نکرد از دست (۱۸۷/۳)	جز در خفت و خیزگان در بست
به حریم نجات پیوسته (۲۵۱/۱۱)	پیر گفت ای ز بند غم رسته
خانه و باغ داد، چون بغداد (۳۳۵/۷)	شه بدو باغ داد و گشت آباد

تشخیص:

((بخشیدن خصایص انسانی است به چیزی که انسان نیست)) و یا ((بخشیدن صفات

انسان و بویژه احساس انسانی به چیزهای انتزاعی، اصطلاحات عام و موضوعات غیرانسان یا چیزهای زنده دیگر، و از آن در ادبیات اروپایی با عنوان Personification، و Vividnes تعبیر می‌کند.»<sup>۷</sup> تشخیص بر دو نوع است: فشرده و گسترده.

#### الف - تشخیص فشرده

تشخیص فشرده ترکیبی اضافی است که غالباً همان است که در کتب بلاغی استعاره مکتبه خوانده می‌شود و ما بعضی از صفت و موصوفهای تصویرساز را نیز در این مبحث آورده‌ایم و این صفت و موصوفاها و استعاره‌های مکتبه را توأمآ در زیر عنوان تشخیص فشرده گنجانده‌ایم.

در ترکیب اضافی تشخیص فشرده مضاف و مضاف‌الیه از امور زیر تشکیل شده‌اند:

۱- مضاف‌الیه از امور انتزاعی و عقلی و مضاف از اعضای انسان است:  
دست زوال (۳۵/۹)، روی غیب (۶۶/۱۴)، سرفتنه (۱۰۲/۷)، چشم آرزو (۱۷۰/۵)، چشم کدخدایی (۱۸۶/۱۴)، دیده‌جان (۱۸۷/۱۶)، دست حکمت (۲۰۳/۲)، دیده‌خیال (۲۶۳/۱۲)، پیکر عدل (۳۴۸/۱۱).

۲- مضاف‌الیه از محسوسات است و مضاف از اعضا یا اجزاء انسان:  
سر مهر (۱۲/۹) دست کیوان (۹۹/۴)، زلف سنبل + جعد قرنفل (۱۵۸/۱۳)، لب گل (۱۵۸/۱۴)، زهره صبح (۱۶۰/۵)، طره ماه + عنبرین طره سرای سپهر (۱۷۲/۱۵)، زلف شب (۲۳۵/۴)، خون شب (۲۴۰/۱۳)، دم صبح (۲۶۸/۱)، چشم مه (۲۸۸/۹)، چشم ماه و ستاره (۲۹۲/۷)، دست نرگس (۲۹۵/۳)، ناف غرغه (۲۹۸/۱۴)، جعد شمشاد (۳۱۶/۹)، چشم نیلوفر (۳۱۶/۱۰)، چشم گاوچشم (۳۱۸/۳)، گوش پیلگوش (۳۱۸/۳)، دست صبح (۳۶۲/۴)، روی غنچه (۳۶۴/۴)، نافه کوه (۳۶۲/۳).

۳- مضاف‌الیه از محسوسات است و مضاف از امور مربوط به انسان:  
تاج کیوان (۱۲/۱۲)، شبیخون ماه (۵۹/۱۲)، درع ماه (۱۷۴/۱۶)، (۳۶۲/۴)،

کینه مهر (۵۹/۱۲)، حکم هفت اختر (۷۸/۱۳)، حکم سپهر (۸۱/۱)، گریبان کوه + دامن دشت (۱۸۲/۱)، فتنه چشم + سحر خال (۲۱۲/۱۵)، خواب نرگس (۲۱۶/۱۰)، ناز نسرين (۲۱۶/۱۰)، تاج نرگس مست (۳۱۷/۲).

۴ - مضاف از اعضای انسان است و مضاف الیه از امور و مفاهیم مربوط به او: گوش گیتی (۳۴۸/۱۴)، دست مملکت (۳۴۴/۵)، ناف ملک (۱۴۵/۲)، ناف هفته (۲۱۴/۱۱)، سربخت (۳۴۰/۳).

۵ - مضاف الیه و مضاف هر دو از مفاهیم انتزاعی و عقلی است:

عنایت بخت (۱۴۹/۷)، خواب غمزه (۱۹۹/۵)، سحر غمز (۲۷۴/۱۱).

چنانکه گذشت صفت و موصوفهای تصویر ساز را نیز در مبحث تشخیص فشرده آورده ایم. در صفت و موصوفهای تصویر ساز، موصوف معمولاً امری محسوس و صفت نیز از صفات انسان یا حیوان است: و هم شیفته رأی (۳/۱۳)، چرخ کحلی پوش (۸/۳)، آفتاب زرین نعل (۲۶/۸)، روز رومی (۲۹/۶)، کلک نافه گشای (۱۵/۹)، آب خفته (۴۷/۵، ۴۷/۷)، جهان دورنگ (۵۶/۹، ۱۳۶/۱۰)، آسمان ارزق پوش (۶۱/۲)، دور دورنگ (۵۲/۵)، خاک خونخوار (۶۲/۱۵)، سدره جوی سدیر (۶۴/۹)، سپهر چوگان باز (۶۶/۱۷)، اشقر گورسم (۶۹/۳)، صبح زرین تاج (۹۷/۴)، خال هندورنگ (۱۱۷/۳)، کرشمه مست (۱۹۹/۳)، دل پیر (۱۴۵/۱۴)، خانه معبزو پوش (۲۵۶/۸)، جان پژمریده (۲۷۶/۴)، بخت کار ساز (۲۷۸/۱۵)، خاک عودی پوش + باد نافه فروش (۳۱۵/۱۵)، شنبلیله سرشک در دیده (۳۱۷/۴)، بهار زیباروی (۳۳۷/۵)، چرخ روشن دل سیاه حریر (۱۲۴/۹).

ب: تشخیص گسترده<sup>۸</sup>

اگر صفات و خصوصیات انسان به اشیاء بیجان و موجودات زنده دیگر نسبت داده شود و این نسبت به صورت ترکیب اضافی نباشد تشخیص را گسترده می نامیم. میزان گستردگی تشخیص در هفت پیکر همه جا یکسان نیست مثلاً در بیت زیر:

وهم دیدی که چون گذارد گام برق چون تیغ برکشد ز نیام

(۱۱/۹)

در مصرع اول گام گذاردن به وهم و در مصرع دوم تیغ از نیام برکشیدن به برق نسبت داده شده که هریک ازین دو تشخیص در مصرعی گنجیده است اما در بیت زیر:

باد گورقص بر عبیر کند      سبزه را مشک در حریر کند

(۱۵/۱۰)

رقص بر عبیر کردن و سبزه را مشک در حریر کردن تنها به باد نسبت داده شده که می‌بینیم گستردگی تشخیص در این بیت بیشتر از بیت بالاست.

دیگر آنکه این صفات و خصوصیات به چیزها و مفاهیم گوناگون نسبت داده شده است مثلاً در بیت زیر گریستن و خندیدن به گیاه (تاک انگور) نسبت داده شده است:

تاک انگورتا نگرید زار      خنده خوش نیارد آخر کار

(۱۶/۲)

و به سم سمند گور کیوان کندن در بیت زیر به مشتری که از اجرام آسمانی است نسبت داده شده است:

مشتری وار بر سپهر بلند      گور کیوان کند به سم سمند

(۲۴/۶)

و در این بیت:

صبح چون برکشید دشنه تیز      چند خسبی نظامیا برخیز

(۵۶/۵)

دشنه برکشیدن به صبح که از مظاهر طبیعت است نسبت داده شده است، و در بیت زیر:

فتح بر خاک پای او زده فرق      فتنه در آب تیغ او شده غرق

(۲۳/۹)

فرق بر خاک پای کسی زدن به فتح و در آب تیغ کسی غرق شدن به فتنه نسبت داده شده است که این هر دو از مفاهیم انتزاعی و عقلی‌اند.

چند نمونه دیگر از ابیاتی که دارای تشخیص گسترده است:

چشم روشن به آشنایی او (۲۵/۱۰)	خاک تیره ز روشنایی او
فلک آن را به تقویت داری (۲۸/۳)	نصرت این را به تربیت کاری
غمزه را داد جادویی تعلیم (۱۱۶/۱۶)	ماه را مشک راند بر تقویم
ناز را بر سر عتیب کشید (۱۱۶/۱۷)	چشم را سرمه فریب کشید
هر دو بر یک طرف ستاده به جنگ (۱۱۷/۳)	زنگی زلف و خال هند و رنگ
آسمان بوسه داد بر دستش (۱۱۹/۱۴)	نه زمین کز گشادن شستن
زهرة صفر او زهرة قی می کرد (۱۲۵/۱۰)	وز بسی تن که تیغ پی می کرد
کاختران سپهر بیکارند (۱۲۹/۱۱)	نیک خواهان من چه پندارند
بخت بیدار من به کاری هست (۱۲۹/۱۲)	من اگر چند خفته باشم و مست
بخت بیدار و خواجه خفته به کام (۱۶۷/۱۴)	خفتم از وقت صبح تا گه شام

و از این قبیل است: (۲/۱، ۳/۱، ۳/۷، ۳/۱۰، ۳/۱۱، ۳/۱۳، ۴/۳، ۴/۴، ۴/۸، ۴/۱۰، ۴/۱۱، ۶/۶، ۷/۶، ۷/۱۰، ۸/۳، ۱۰/۱، ۱۰/۴، ۱۰/۹، ۱۱/۴، ۱۱/۶، ۱۱/۸، ۱۱/۱۰، ۱۲/۸، ۱۲/۱۱، ۱۴/۷، ۱۵/۹، ۱۶/۶، ۱۸/۹، ۱۹/۵، ۲۲/۵، ۲۳/۶، ۲۶/۲، ۲۹/۲، ۲۹/۳، ۲۹/۴، ۲۹/۵، ۳۰/۲، ۳۱/۱۱، ۳۴/۵، ۳۶/۲، ۳۶/۵، ۴۳/۱، ۴۳/۲، ۴۳/۴، ۴۴/۱۰، ۴۵/۹، ۴۷/۶، ۴۷/۷، ۵۰/۱۲، ۵۴/۱۳)

.۶۳/۹ .۶۳/۷ .۶۳/۶ .۶۱/۵ .۶۱/۴ .۶۰/۶ .۵۹/۱۰ .۵۷/۱۰ .۵۷/۸ .۵۶/۵  
 .۷۲/۳ .۶۹/۱۴ .۶۹/۹ .۶۹/۳ .۶۷/۹ .۶۷/۶ .۶۴/۱۰ .۶۴/۹ .۶۴/۳ .۶۳/۱۳  
 .۸۷/۲ .۸۶/۱۴ .۸۵/۳ .۸۴/۱۴ .۸۳/۴ .۸۰/۳ .۷۹/۴ .۷۹/۲ .۷۲/۸ .۷۲/۶  
 .۹۹/۳,۴ .۹۸/۹ .۹۷/۴ .۹۱/۱۱ .۹۰/۱۰ .۹۰/۸ .۹۰/۵ .۹۰/۲ .۸۷/۱۱ .۸۷/۷  
 .۱۱۴/۱۴ .۱۱۴/۱۳ .۱۱۳/۸ .۱۰۷/۲ .۱۰۴/۳ .۱۰۴/۲ .۱۰۳/۸ .۱۰۲/۷ .۱۰۱/۹  
 .۱۳۶/۷ .۱۳۶/۵ .۱۳۶/۳ .۱۳۶/۱ .۱۳۵/۱۱ .۱۳۱/۱ .۱۲۵/۷ .۱۲۲/۹  
 .۱۵۱/۱۴ .۱۴۹/۱۳ .۱۴۸/۱۱ .۱۴۷/۳ .۱۴۱/۱۶ .۱۳۹/۲,۳ .۱۳۷/۶ .۱۳۶/۹  
 .۱۶۵/۷ .۱۶۵/۵,۶ .۱۶۳/۱۵ .۱۶۰/۴ .۱۵۹/۹ .۱۵۹/۳ .۱۵۸/۱۱ .۱۵۶/۸  
 .۱۶۹/۷ .۱۶۸/۷ .۱۶۸/۳ .۱۶۸/۱ .۱۶۷/۱۷ .۱۶۷/۱۵ .۱۶۷/۶ .۱۶۶/۲  
 .۱۸۰/۳ .۱۷۶/۱۴ .۱۷۵/۱۱ .۱۷۵/۶ .۱۷۴/۱ .۱۷۲/۱۱ .۱۷۲/۱ .۱۶۹/۱۳  
 .۲۰۳/۲ .۲۰۲/۱۴ .۱۹۹/۹ .۱۹۹/۷ .۱۹۸/۱۲ .۱۹۸/۴ .۱۸۵/۴ .۱۸۲/۴ .۱۸۱/۶  
 .۲۲۸/۶ .۲۲۷/۱۲ .۲۱۷/۵ .۲۱۶/۱۱ .۲۱۴/۸ .۲۱۲/۴ .۲۰۸/۱۳ .۲۰۸/۵  
 .۲۴۰/۱۰ .۲۳۸/۱۶ .۲۳۸/۵ .۲۳۶/۹ .۲۳۵/۸ .۲۳۴/۱۲ .۲۲۹/۸ .۲۲۸/۷  
 .۲۵۲/۸ .۲۴۹/۱۱ .۲۴۸/۷ .۲۴۸/۴ .۲۴۸/۲ .۲۴۷/۱۴ .۲۴۵/۱۴ .۲۴۵/۸  
 .۲۶۷/۵ .۲۶۳/۱۲ .۲۶۰/۱۶ .۲۵۹/۷ .۲۵۷/۱۰ .۲۵۶/۸ .۲۵۴/۹ .۲۵۳/۳  
 .۲۹۲/۷ .۲۹۲/۵ .۲۹۱/۶ .۲۹۰/۱ .۲۸۴/۱ .۲۷۴/۱۱ .۲۷۱/۲ .۲۶۸/۱ .۲۶۷/۶  
 .۳۰۶/۷ .۳۰۶/۵ .۳۰۲/۷ .۳۰۰/۶ .۲۹۹/۸ .۲۹۵/۱۱ .۲۹۵/۸ .۲۹۵/۳  
 .۳۱۶/۴ .۳۱۶/۲ .۳۱۵/۱۵ .۳۱۵/۱۳ .۳۱۴/۱۲ .۳۱۳/۱۶  
 .۳۱۸/۱ و ۳ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۱۰ .۳۱۷/۲ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ .۳۱۶/۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰  
 .۳۴۶/۷ .۳۴۰/۳ .۳۳۷/۶ .۳۳۷/۳ .۳۳۰/۷ .۳۳۰/۶ .۳۲۵/۱ .۳۱۹/۱ و ۲ و ۳  
 .۳۶۶/۱۰ .۳۶۶/۳ .۳۶۳/۱ .۳۶۲/۷ .۳۶۱/۷ .۳۵۱/۱ .۳۴۸/۱۴ .۳۴۷/۱  
 .(۳۶۷/۱۱ .۳۶۶/۱۱)

کنایه

استعمال لفظ است در غیر معنی حقیقی آن با توجه به اینکه اراده معنی حقیقی لفظ



ممکن است. در این بخش آن دسته از کنایه‌ها آورده شده که در ساختن آنها نیروی تخیل به کار رفته است و از آوردن کنایه‌هایی که در ساخت آنها نیروی تخیل به کار نرفته و اصطلاحاً کنایه لغوی خوانده می‌شوند خودداری شده است مثلاً: به دست و پای مردن، مهر بر لب نهادن و زندگانی خویش بر باد دادن که در سه بیت زیر به کار رفته جزو همین کنایات لغوی است که از ارائه آنها خودداری شده است:

چون به ماهان بر این حدیث شمرد مرد مسکین به دست و پای بمرد

(۲۴۹/۹)

مهربانش چو مهره بباد دید مهر بر لب نهاد و خوش خندید

(۲۳۱/۱۳)

هر کس از گرمی جوانی خویش داد بر باد زندگانی خویش

(۲۲۱/۹)

مطلب دیگر در باره کنایه آن است که در کنایه‌هایی که در ساخت آنها نیروی تخیل به کار رفته است، تصاویری دیگر نظیر استعاره و... نیز وجود دارد که به هر یک از این تصاویر در مبحث مربوط بدان اشاره کرده‌ایم. مثلاً در بیت زیر:

تا نزد برختن طلایه زنگ شه ز شادی نکرد میدان تنگ

(۲۹۲/۶)

علاوه بر اینکه بر ختن زدن طلایه زنگ کنایه از فرار سیدن شب است، کلمه‌های ختن و زنگ بترتیب استعاره از روز و شب است.

اکنون به ذکر و توضیح چند نمونه از کنایه‌هایی که در ساخت آنها نیروی تخیل

به کار رفته است می‌پردازیم:

با شبیخون ماه چون کوشم آفتابی به ذره چون پوشم

(۱۷۴/۱۶)

آفتاب به ذره پوشیدن: کنایه از انجام امر محال است.

ترسم این پرده چون براندازند با غلط خوانندگان غلط با زند

(۲۰۳/۱۴)

برده بر انداختن: کنایه از برپای کردن رستاخیز است.

وان شدن چون محیط موج زنش عاقبت ماندن آب در دهنش

(۲۱۰/۱۹)

آب در دهن ماندن: کنایه از فروماندن و عاجز شدن است.

نارستان بدید و سیب زنج نام آن سیب بر نبشته به یخ

(۲۹۹/۶)

بریخ نبشته شدن نام چیزی: کنایه از دور از دسترس بودن آن است.

تیغ یک میخ آفتاب گذشت جوشن شب هزار میخی گشت

(۳۰۶/۷)

هزار میخی گشتن جوشن شب: کنایه از طلوع ستارگان است.

شاه جستند و غار می دیدند مهره در مغز مار می دیدند

(۳۵۱/۶)

مهره در مغز مار دیدن: کنایه از دور از دسترس دیدن مطلوب است.

کای به غفلت چو دام و ددپویان شیر مرغان غیب را جویان

(۲۵۳/۶)

و از این قبیل است: (۴/۲، ۵/۴، ۷/۱۳، ۱۰/۵، ۱۰/۹، ۱۴/۲، ۱۵/۳،

۱۶/۴، ۲۱/۳، ۲۳/۱۱، ۲۴/۱۰، ۳۰/۵، ۳۲/۶، ۴۱/۷، ۴۱/۹، ۴۴/۸، ۴۵/۳ و ۴،

۴۸/۴، ۵۰/۶، ۵۲/۱۶، ۵۵/۵، ۵۹/۱۰، ۵۹/۱۴، ۶۳/۶، ۶۴/۱۰، ۶۵/۸،

۶۶/۱۴، ۶۷/۱۳، ۶۸/۸، ۷۰/۱، ۷۱/۱۴، ۷۳/۴، ۷۵/۱۳، ۷۹/۲، ۸۱/۱۰،

۸۲/۳، ۸۲/۱۳، ۸۲/۱۴، ۸۵/۷، ۸۸/۱۰، ۸۸/۱۲، ۹۲/۱۴، ۹۲/۱۷، ۹۵/۱۷،

۹۵/۱۷، ۹۹/۱۴، ۱۰۰/۴، ۱۰۱/۱۱، ۱۰۲/۶، ۱۰۲/۷، ۱۰۳/۸، ۱۰۴/۳، ۱۰۴/۶،

۱۱۲/۱، ۱۱۲/۱۰، ۱۱۶/۹، ۱۱۸/۹، ۱۲۰/۱۵، ۱۲۱/۲، ۱۲۱/۱۷، ۱۲۲/۲، ۱۲۴/۲،

۱۳۲/۱۴، ۱۴۶/۸، ۱۴۷/۳، ۱۴۷، ۵ و ۶، ۱۴۷/۱۱، ۱۴۸/۴، ۱۴۸/۹، ۱۴۹/۱۴،

۱۵۰/۵، ۱۵۱/۱۲، ۱۵۴/۱۲، ۱۵۴/۱۵، ۱۵۶/۴، ۱۵۸/۱، ۱۶۰/۴، ۱۶۱/۱۳،

۱۶۲/۱۱، ۱۶۵/۱۰، ۱۶۵/۱۱، ۱۶۶/۶، ۱۶۷/۱۵، ۱۶۹/۸، ۱۷۰/۱۱، ۱۷۱/۱

۱۷۱/۸، ۱۷۱/۱۱، ۱۷۱/۱۵، ۱۷۲/۱۳، ۱۷۴/۱۵، ۱۷۵/۳، ۱۷۵/۸ و ۹،  
 ۱۷۶/۵ و ۶، ۱۷۷/۶، ۱۷۸/۳، ۱۸۲/۸، ۱۸۶/۱۴، ۱۹۰/۴، ۱۹۱/۳ و ۴، ۱۹۵/۱۴،  
 ۱۹۷/۱۱، ۱۹۸/۶، ۱۹۸/۱۰، ۱۹۹/۴، ۲۰۰/۱، ۲۰۲/۲، ۲۰۸/۱۱، ۲۱۰/۱۸، ۲۱۲/۱۶،  
 ۲۱۵/۷، ۲۱۵/۱۰، ۲۱۶/۵، ۲۲۰/۱۸، ۲۲۹/۱، ۲۴۷/۱۱، ۲۵۷/۹، ۲۶۸/۶،  
 ۲۶۸/۸، ۲۷۴/۸، ۲۸۱/۱، ۲۸۲/۳، ۲۸۸/۴، ۲۹۴/۱، ۲۹۷/۱، ۳۰۰/۵، ۳۰۰/۷،  
 ۳۰۵/۴، ۳۰۷/۵، ۳۰۸/۵، ۳۱۹/۱، ۳۲۱/۱۴، ۳۳۱/۱۵، ۳۳۴/۸، ۳۳۷/۶،  
 ۳۴۱/۲، ۳۴۲/۲، ۳۵۱/۶.

#### اغراق

آنچه را ما اغراق می‌نامیم قدما به سه بخش جداگانه مبالغه، اغراق و غلو تقسیم کرده‌اند.<sup>۱</sup> اما آنچه که در اینجا مورد نظر بوده آن است که «اغراق ارائه یک تصویر است، تصویر در معنی وسیعتر از خیال و ایماژ، یعنی بیان یک حالت یا یک وصف اگرچه از شیوه بیان منطقی برخوردار باشد یعنی ارائه مستقیم حالت یا صفتی باشد. با این تفاوت که در اغراق آن صفت یا حالت با تصرفی که ذهن گوینده انجام می‌دهد از وضع طبیعی و عادی که دارد تغییر می‌کند یا کوچکتر می‌شود یا بزرگتر.»<sup>۲</sup> در هفت پیکر تعداد معتابهی اغراق به کار رفته است. چیزهای مختلفی به وسیله این تصویر کوچکتر یا بزرگتر از حالت عادی نموده شده‌اند گاه شیر به صورت سگ درآمده است تا شجاعت مخاطب از این طریق نشان داده شود:

شیر با او چوسگ بود به نبرد کوه می زازدها بر آرد گرد

(۸۰/۶)

گاه چهار گوهر (چهار عنصر) چهار بالش وی شده است:

زان بزرگی که در سگالش اوست چار گوهر چهار بالش اوست

(۲۶/۵)

گاه شش جهت زرهی بر قبا و هفت چرخ گرهی از کمند مخاطب شده است.

شش جهت برقبای او زرهی هفت چرخ از کمند او گرهی

(۳۶۲/۵)

و گاه آسمان که اثری چون آفتاب دارد کمترین کمر بر میان وی:  
آسمان کافتاب ازو اثریست بر میان تو کمترین کمریست

(۳۰/۱)

و گاه دهان از زمین تا آسمان نموده شده است:

ز ازدها درگذر که اهرمنی از زمین تا به آسمان دهنی

(۲۶۱/۱۴)

چند نمونه دیگر از اغراق در هفت پیکر:

چون نگنجید در جهان تاجش تخت بر عرش بست معراجش

(۹/۳)

صحف گردون ز شرح او ورقی عرق دریا ز فیض او عرقی

(۲۳/۳)

در صبحش که خون رز ریزد زاب یخ بسته آتش انگیزد

(۲۴/۱)

از قبای چنو کله داری ز آسمان تا زمین کله واری

(۲۶/۳)

وز کمان چنو جهانگیری چرخ نه قبضه کمترین تیری

(۲۶/۴)

این ز نصرت زده سه پایه بخت فلک آن را چهار پایه تخت

(۲۸/۴)

کمتر اجری خور ترا بقیاس قوت هفت اخترست جرعه کاس

(۲۹/۸)

لیکن این شصت پایه کاخ بلند کاسمان بر سرش رود به کمند

(۱۱۵/۱۴)

کای فلک آستان درگه تو قرص خورشید ماه خرگه تو



باید جزء تشخیص گسترده محسوب داشت زیرا در مخاطبات غیر ذیروح هم به اشیاء یا مفاهیم، شخصیت انسانی بخشیده می‌شود.

۹. صور خیال، ص ۱۰۳؛ ونیز فنون بلاغت و صناعات ادبی، ص ۲۶۸.

۱۰. صور خیال، ص ۱۰۶.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی